

سرمقاله

## جنگ ادامه سیاست است...

"... باید تاکید کرد که با توجه به این واقعیت که تمام عملکردهای رژیم صدام بیانگر وابستگی رژیم او به امپریالیسم تا بیخ و بن بود، حمله امریکا به عراق، هویت مستقلی به او نمی بخشد و همانگونه که حمله امریکا به پاناما و دستگیری نوریگا، رئیس جمهوری این کشور، مأمور شناخته شده سیا و حمله امریکا به افغانستان و جایگزینی طالبان به عنوان یک رژیم دست نشانده امریکائی با دولت دست نشانده کرزای، هویت مستقلی برای نوریگا و طالبان ایجاد نکرد و نمی کند."

صفحه ۲

## در این شماره می خوانید:

متن سخنرانی رفیق پولاد در "پالتاک"

بمناسبت سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن ..... ۵

گلوبالیزاسیون، پسامدرنیته و دیگر اعصار جدید: روشنفکران

چپ و تب اخیر اعتقاد به دگرگونی‌های تاریخی ..... ۱۳

گزارشات و تصاویری از تظاهرات ضدجنگ

در انگستان، سوئد، نروژ و کانادا ..... ۱۴

شعر ..... ۲۱

به یاد "ری چل کُری" ..... ۲۲

ستون آزاد ..... ۲۳

"سرمایه داری سابقا مترقی.

اکنون ارتجانی گشته

است. نیروهای

مولده را به چنان

درجه ای رشد

داده است که

بشریت یا باید

سوسیالیسم را بپذیرد

و یا اینکه سالها

و حتی

ده ها سال

کشمکش نظامی بین دول "بزرگ" به منظور حفاظت مصنوعی

سرمایه داری به صورت مستعمرات. انحصارها. امتیازات و

انواع و اقسام مظالم ملی را تحمل کند."

آموزگار کبیر پرولتاریای جهان

ولادیمیر لنین

## جنگ ادامه سیاست است...



دونالد رامسفلد و صدام حسین - دسامبر ۱۹۸۳

کنونی و آن سیاست هائی که این جنگ در تداوم آن ها رخ داده است، نیستند. در تقابل با چنین نگرش ها و دیدگاه هائی، کمونیست ها همواره گفته و تاکید کرده اند که بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی مشخصی که موجب

بروز یک جنگ مشخص شده و بدون توجه به اهداف و ماهیت طبقات درگیر نمی توان به ماهیت آن جنگ دست یافت. واقعیت این است که تز "جنگ ادامه سیاست است اما به طریق دیگر" همواره به مثابه "اساس تئوریک" در برخورد کمونیست ها با مقوله جنگ بوده است. به این اعتبار تنها شناخت آن سیاست هائی که طبقات و دولت های معین از مدت ها پیش از جنگ دنبال کرده اند، امکان می دهد تا ماهیت و دلایل توسل به جنگ آن دولت های مشخص به درستی فهمیده شود. اگر جنگ کنونی را از این زاویه مورد بررسی

قرار دهیم، آنگاه هم باید دلایلی را مورد توجه قرار دهیم که منجر به اتخاذ سیاست های جنگ افروزانه از طرف امپریالیسم امریکا گشته و هم باید سیاست های رژیم صدام به مثابه رژیم وابسته به امپریالیسم- که در طول حیات اش در جهت تامین منافع انحصارات امپریالیستی از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده- را

مورد بررسی قرار دهیم؛ و در این بررسی به خصوص باید توجه داشته باشیم که سیاست های رژیم های وابسته در کشورهای تحت سلطه قبل از هر چیز انعکاس و دنباله سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی می باشد.

دولت امریکا به عنوان حافظ یکی از بزرگترین اقتصادهای سرمایه داری و در همان حال بزرگترین قدرت نظامی جهان بدون شک همچون هر دولت دیگری در چارچوب مصالح و منافع اقتصاد مسلط - سرمایه داری انحصاری- و طبقه حاکمه امریکا عمل نموده و در حالیکه همه موجودیت اش به این اقتصاد وابسته است، در جهت حفظ و رشد و گسترش آن حرکت می کند.

اقتصاد امریکا علیرغم تسلط بر بخش های بزرگی از بازار جهانی و علیرغم همه قوانین حمایت گمرکی (به عنوان نمونه، حمایت از تولید فولاد این کشور) و تزریق سالانه میلیارد ها دلار سرمایه از هر سوی جهان به این اقتصاد و چپاول بخش بزرگی از ثروت های

با حمله دولت امریکا به عراق، آتش جنگی ویرانگر در این کشور شعله ور گشته است که حاصلی جز مرگ و نیستی و فقر و فلاکت برای توده های ستمدیده عراق در بر ندارد. این تجاوز امپریالیستی که علیرغم مخالفت آشکار افکار عمومی مردم جهان و اکثریت دولت ها و نهادهای بین المللی و بویژه یک سری از قدرت های بزرگ امپریالیستی صورت گرفت، مساله اهداف و انگیزه ها و ماهیت جنگ کنونی را با برجستگی در مقابل همگان قرار داده است.

با توجه به واقعیت فوق، در این میان شاهد برخی دیدگاه ها و گرایشات سیاسی هستیم که با تکیه بر واقعیت بیش از ۳۰ سال دیکتاتوری حاکم بر عراق و تبلیغات امریکا و انگلیس مبنی بر ضرورت تغییر "قصاب بغداد"، مدعی شده اند که "فشار بین المللی" برای برداشته شدن سد دیکتاتوری و "تغییر قطعی شرایط و نظام سیاسی" را "نمی توان رد کرد". تحت چنین عناوینی، حاملین این دیدگاه ها آتش افروزی امریکا جهت تغییر رژیم عراق و گسترش سلطه اش در این کشور را گامی مثبت و در راستای آزادی توده های ستمدیده این کشور از سلطه استبداد و برقراری دموکراسی دانسته و به درجات و اشکال مختلف از آن دفاع می کنند. از سوی دیگر، برخی دولت عراق را دولتی مستقل از امپریالیسم جا زده\* (آن ها حمله امریکا جهت تغییر این رژیم را بهترین گواه این امر قلمداد می کنند) و از این رو

حمله امریکا به عراق را محکوم و خواهان دفاع از دولت عراق گشته اند. این ها اگر چه با توجه به توازن قوای موجود و ماهیت نیروهای درگیر اذعان می کنند که پیروزی ارتش عراق در مقابل امریکا امری بعید می باشد، اما خواهان ضربات هر چه وسیعتر نیروهای نظامی عراق به امپریالیسم امریکا و متحدانش

می باشند. حاملین چنین دیدگاه و گرایشی در انعکاس اخبار تهاجم امپریالیستی امریکا به عراق، این تمایل خود را آشکارا به نمایش گذاشته و از دفاع قهرمانانه دولت عراق و کشور "باستانی" عراق سخن گفتند. در همین راستا حتی تلاش شده است تا مقاومت های اینجا و آنجا مردم عراق در مقابل نیروهای امریکائی را یک مقاومت وسیع توده ای قلمداد نموده و با مقایسه بچگانه آن با مقاومت قهرمانانه خلق ویتنام توجیهی جهت دفاع خود از طرف عراقی این جنگ، سر هم بندی نمایند.

اما بررسی عینی شرایطی که چنین جنگی در بستر آن رخ داده است، با توجه به ماهیت طبقاتی دو طرف درگیر نشان می دهد که چنین دیدگاه هائی قادر به درک ماهیت جنگ

\* دولت مستقل منطقی حافظ و پشتیبان اقتصاد ملی مستقل است و اگر این حکم را بپذیریم آنگاه در شرایط سلطه یک اقتصاد وابسته و در شرایطی که رژیم صدام در ۳۰ سال گذشته هر چه کرده در جهت حفظ همین مناسبات اقتصادی بوده بی ربطی این تفکر با واقعیت آشکار می شود.

مورد دارندگان سلاح های کشتار جمعی، آن ها که در تلاش برای دست یابی به سلاح اتمی هستند، بنیاد گرائی اسلامی و تروریسم و این اواخر "محور شرارت" در واقع جهت توجیه همین اهداف با برجستگی صورت می گیرد. این ها دشمنانی هستند که با دستاویز آن ها می توان جنگ های ویرانگر سازمان داد و به مناطق نفوذ، منابع و بازارهای

امپریالیست های دیگر دست اندازی نمود. جنگ هایی با دلایل و بهانه های واهی. دلایلی که گاه آشکارا در تقابل با همه قرار دادها، میثاق ها و قوانین بین المللی قرار دارند که امریکا قبلاً حداقل در حرف خود را به آن ها متعهد نشان می داد.

واقعیت این است که در عصر امپریالیسم و در شرایط تقسیم جهان

بین امپریالیست ها و در شرایطی که بحث بر سر تجدید تقسیم منابع، بازارها و مناطق نفوذ است، دولت امریکا با توجه به شرایط بحران اقتصادی در آن کشور قصد دارد با توسل به جنگ، هم اقتصاد بحران زده اش را سر و سامان دهد (به خصوص از طریق تحرک صنایع نظامی) و هم با تسلط بر منابع انرژی و کسب بازارهای جدید، موقعیت خود را در صحنه رقابت های امپریالیستی تقویت کرده و شرایط را جهت تحکیم سروری خود بر جهان آماده نماید. این هاست دلایل و اهدافی که در پشت عریبه های "هل من مبارز" سردمداران کنونی امریکا و فریادهای "جنگ بی پایان" شان قرار دارد.

واضح است که وجود رژیم های وابسته ای که تبلیغات ریاکارانه امپریالیستی به آن ها چهره کاذب "ضد امپریالیستی" و یا "ضد امریکائی" بخشیده و یکسری از اقدامات و سیاست های جنایت کارانه شان افکار عمومی را به خود مشغول ساخته است، بهترین ابزارهایی برای هموار کردن راه جهت پیشبرد چنین سیاستی می باشند. به همین دلیل هم می بینیم که

بعد از طالبان نوبت به صدام می رسد. دیکتاتور جنایت کاری که حتی از کاربرد بمب های شیمیائی بر علیه مردم کشور خودش نیز دریغ نوزید. رژیم وابسته ای که بیش از ۳۰ سال است که بر عراق حاکم بوده و در تمامی این مدت حافظ اقتصاد وابسته و تک محصولی عراق بوده است. اقتصادی که بر اساس ارز حاصل از فروش نفت سازمان یافته و ملزومات همین وابستگی و اقتصاد متکی به نفت بود که یک قدرت متمرکز مرکزی سرکوبگر را بوجود آورده بود. رژیم صدام در تمامی این سال ها به عنوان حافظ اقتصاد وابسته و مناسبات ارتجاعی منتج از آن و در جهت رشد و گسترش این سیستم و بورژوازی وابسته عراق از هیچ جنایتی دریغ نوزیده است.

در فاصله طولانی سلطه رژیم صدام بر عراق، اسناد همکاری های اقتصادی، سیاسی و امنیتی رژیم با امپریالیست ها و بویژه امپریالیسم امریکا و انگلیس به کرات در مطبوعات مختلف درج گردیده است. به خصوص روابط این رژیم با دولت امریکا در جریان جنگ امپریالیستی ایران و عراق و همکاری های نظامی و اطلاعاتی آن ها و حمایت امریکا از رژیم صدام چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. حتی در بستر اختلافات داخلی امپریالیست ها بارها نقش امریکا و به ویژه وزیر دفاع فعلی ائلبندگ راسفولد در تسلیح ارتش عراق به سلاح های نابود کننده جمعی از جمله سلاح شیمیائی،

جهان، باز هم با بحران ها و نابسامانی های مختلف اقتصادی دست به گریبان است. این اقتصاد از میلیاردها دلار بدهی های پرداخت نشده و میلیاردها دلار کسری بودجه، کاهش میلیا ردی بازارهای بورس و رشد روز افزون بیکاری در رنج است. به عبارت دیگر اقتصاد امریکا با بحرانی عمیق مواجه می باشد. این بحران تا آنجا عمق یافته که گاه برخی از

اقتصاد دانان امریکائی مدعی می شوند که نوری در انتهای تونل سیاه بحران دیده نمی شود. چنین وضعی در شرایطی بوجود آمده است که این اقتصاد با رقابت شدید قدرت های امپریالیستی دیگر در بازار جهانی مواجه است. امروز برخی از قدرت های امپریالیستی در تلاش اند که با

متمرکز کردن توانائی های اقتصادی و سیاسی خود در یک اروپای متحد نقش بزرگتری در جهان بحرانی سرمایه داری ایفا نمایند. به واقع اتحاد امپریالیست های اروپائی به دلیل نیاز آن ها به فضای بزرگتری جهت مانور می باشد. آن ها نه تنها جهت بقای خویش مجبورند با چنگ و دندان به حفاظت از منابع، مناطق نفوذ و بازارهای خود برخیزند بلکه جهت تداوم سلطه امپریالیستی خویش حتی به بازارهای جدیدی نیز نیاز دارند. واقعیتی که طبعاً با منافع امریکا در تقابل قرار می گیرد. آن هم در شرایطی که اقتصاد امریکا هر روز با بحران های بزرگتری مواجه گردیده و به بازارهای بیشتری نیازمند است.

تا قبل از سقوط شوروی و در زمان جهان دو قطبی، امریکا در رأس جهان سرمایه داری، جهت مقابله با اتحاد شوروی، بزرگترین قدرت نظامی جهان را سازمان داد که امپریالیست های ریز و درشت این اردوگاه آن را جهت حفظ موقعیت خود ضروری دانسته و در مقابل قدرت "ابر قدرت" دیگر، به رهبری آن گردن می نهادند. اما با فروپاشی شوروی و تغییر

سیمای سیاسی جهان، دیگر قدرت جهانی شوروی به عنوان تهدیدی برای "جهان آزاد" وجود نداشت تا به بهانه آن ماشین عظیم نظامی امریکا ضرورت وجودی خود را با آن توجیه کرده و هم دلی و همیاری بقیه قدرت های امپریالیستی را نیز با خود همراه سازد. به همین دلیل نیاز بقیه قدرت های امپریالیستی به این ماشین جنگی به تدریج کمرنگ شد. از سوی دیگر این تحولات باعث گردید تا در درون خود طبقه حاکمه در امریکا نیز برخی محافل از ضرورت کوچکتر کردن این ماشین جنگی سخن بگویند. اما، بر عکس، برخی از محافل طبقه حاکمه امریکا بر ضرورت تقویت این ماشین جنگی جهت تحرک بخشیدن بیشتر به صنایع نظامی و اقتصادی امریکا تاکید نموده و مطرح می نمایند که با توجه به نقش صنایع نظامی امریکا در تدارک و تجهیز این ارتش عظیم و در

هم تئیدگی این صنایع با کل اقتصاد امریکا هر گونه کوچک تر کردن این ماشین جنگی تاثیر مستقیمی در صنایع نظامی این کشور و بالطبع اقتصاد امریکا خواهد گذاشت. در چنین سیستمی البته وجود "دشمن" هائی به قدر کافی بزرگ و مخرب (!!!)، الزامی می باشد. به همین دلیل است که ما در این سال ها شاهد بوده ایم که چگونه "ساختن" "دشمن" های واهی جهت جنگیدن با آن ها و برپائی جنگ های ویرانگر بالطبع با توسل به دلایل و بهانه های واهی یکی از وظایف اصلی دستگاه افکار عمومی سازی امریکا بوده است. تبلیغ در

**واقعیت این است که در عصر امپریالیسم و در شرایط تقسیم جهان بین امپریالیست ها و در شرایطی که بحث بر سر تجدید تقسیم منابع، بازارها و مناطق نفوذ است، دولت امریکا با توجه به شرایط بحران اقتصادی در آن کشور قصد دارد با توسل به جنگ، هم اقتصاد بحران زده اش را سر و سامان دهد (به خصوص از طریق تحرک صنایع نظامی) و هم با تسلط بر منابع انرژی و کسب بازارهای جدید، موقعیت خود را در صحنه رقابت های امپریالیستی تقویت کرده و شرایط را جهت تحکیم سروری خود بر جهان آماده نماید. این هاست دلایل و اهدافی که در پشت عریبه های "هل من مبارز" سردمداران کنونی امریکا و فریادهای "جنگ بی پایان" شان قرار دارد.**

**امپریالیسم هیچگاه سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم های دست نشانده اش پیوند نزده است؛ بلکه در هر کجا مصالح و منافع اش حکم نموده، آن ها را قربانی این مصالح کرده و می کند. به واقع آنچه برای امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری همیشگی است، منافع و مصالح اش می باشد نه دوستی با رژیم های دست نشانده اش. از این روست که علیرغم همه خدماتی که رژیم صدام به عنوان یک رژیم وابسته به امپریالیسم برای آن ها انجام داد، وقتی مصالح امپریالیستی ایجاب نمود، امپریالیست ها بر علیه نوکر خود، دست به لشکر کشی زدند.**

طالبان به عنوان یک رژیم دست نشانده امریکائی با دولت دست نشانده کرزای، هویت مستقلی برای نوریگا و طالبان ایجاد نکرد و نمی کند.

تاریخ سلطه امپریالیستی پر از نمونه هائی است که نشان می دهد امپریالیسم هیچگاه سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم های دست نشانده اش پیوند نزده است؛ بلکه در هر کجا مصالح و منافع اش حکم نموده، آن ها را قربانی این مصالح کرده و می کند. به واقع آنچه برای امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری همیشگی است، منافع و مصالح اش می باشد نه دوستی با رژیم های دست

نشانده اش. از این روست که علیرغم همه خدماتی که رژیم صدام به عنوان یک رژیم وابسته به امپریالیسم برای آن ها انجام داد، وقتی مصالح امپریالیستی ایجاب نمود، امپریالیست ها بر علیه نوکر خود، دست به

لشکرکشی زدند. در تجربه انقلاب ایران نیز شاهد بودیم که چگونه وقتی که امواج انقلاب اوج گرفت و شاه ناتوانی اش را در مهار انقلاب به عین نشان داد، در شرایط تاریخی معینی که امپریالیست ها منافع و مصالح خود را در فدا کردن رژیم شاه دیدند، امپریالیسم امریکا علیرغم همه وابستگی های شاه به آن ها - که کمتر کسی می تواند در آن شک کند - او را چون "موش مرده ای" از ایران به بیرون پرتاب کرد و شرایط را برای جانشینی او با جمهوری اسلامی آماده نمود. ممکن است برخی سقوط رژیم صدام را دستاوردی بزرگ برای مردم عراق قلمداد نمایند که آن ها را به آزادی و دموکراسی رهنمون می سازد، اما از آنجا که سقوط رژیم صدام به مثابه شکلی از سلطه امپریالیسم در عراق جای خود را نه به رژیم دموکراتیک و مردمی بلکه به شکل دیگری از سلطه امپریالیستی می دهد، این جابجائی هرگز به معنای دستیابی مردم عراق به آزادی و دموکراسی نبوده بلکه بر عکس رنج ها و دهشت های آن ها را تداوم می بخشد.

افشا گشته است. از سوی دیگر می دانیم که حمله صدام به کویت با "چراغ سبز" سفیر امریکا در بغداد، یکی از بزرگترین اقداماتی بود که یک رژیم وابسته به امپریالیسم می توانست به سود کمپانی های امپریالیستی انجام دهد. اتفاقاً حمله عراق به کویت درست در جهت منافع امریکا اجرا شد. پس از جنگ، نه فقط بیشترین سهم باز سازی نصیب امریکا شد، بلکه حمله عراق به کویت شرایط را برای حضور مستقیم امریکا در کویت و عربستان و چپاول ذخایر ارزی این دو کشور، کاملاً آماده نمود و به امریکا امکان داد تا با تکیه بر میلیتاریسم بر یکسری از مشکلات خود فائق آید. با توجه به آنچه که گفته شد و با توجه

به این واقعیت که سیاست های رژیم های وابسته، تنها باید در تداوم سیاست خارجی امپریالیسم مورد توجه قرار گیرد، می توان به دلایل آنچه در عراق می گذرد پی برد و با تأکید گفت که جنگ کنونی جنگی امپریالیستی است که نتیجه ای جز گسترش سلطه امپریالیسم

امریکا و مهیا کردن شرایط جهت چپاول هر چه بیشتر مردم عراق و منطقه در بر ندارد. بنابر این از نظر نیروهای انقلابی، چنین جنگی فاقد هرگونه نکته مثبت و مترقی است و جنگی ارتجاعی و غیر عادلانه می باشد. در این جنگ وظیفه نیروهای انقلابی افشاء ماهیت ارتجاعی آن، افشاء دلایل کاذب و دروغین توسل به آن و همچنین استفاده از همه امکانات و شرایط جهت دامن زدن به انقلاب بر علیه سلطه امپریالیستی در منطقه می باشد. چرا که تنها راه رسیدن به آزادی و دموکراسی برای مردم عراق، نابودی سلطه امپریالیسم در هر شکل و شمابلی می باشد. واقعیت اینست که نه امریکا در جهت آزادی مردم عراق گامی بر خواهد داشت و نه دیکتاتوری صدام کوچکترین پتانسیل مردمی در بر داشت. بر اساس چنین واقعیتی هائی است که باید تأکید کرد که با توجه به این واقعیت که تمام عملکردهای رژیم صدام بیانگر وابستگی رژیم او به امپریالیسم تا بیخ و بن بود، حمله امریکا به عراق، هویت مستقلی به او نمی بخشد و همانگونه که حمله امریکا به پاناما و دستگیری نوریگا، رئیس جمهوری این کشور، مأمور شناخته شده سیا و حمله امریکا به افغانستان و جایگزینی

**با توجه به این واقعیت که تمام عملکردهای رژیم صدام بیانگر وابستگی رژیم او به امپریالیسم تا بیخ و بن بود، حمله امریکا به عراق، هویت مستقلی به او نمی بخشد و همانگونه که حمله امریکا به پاناما و دستگیری نوریگا، رئیس جمهوری این کشور، مأمور شناخته شده سیا و حمله امریکا به افغانستان و جایگزینی طالبان به عنوان یک رژیم دست نشانده امریکائی با دولت دست نشانده کرزای، هویت مستقلی برای نوریگا و طالبان ایجاد نکرد و نمی کند.**

**این است ارمغان واقعی امپریالیستها برای مردم**

**عراق ؛**

**این است مفهوم حقیقی "آزادی" و "دموکراسی"**

**اهدایی امپریالیسم**



**مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!**

## پاره ای از تجربیات رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن

آنچه که پیش روی دارید متن سخنرانی ای است که چندی قبل توسط رفیق فولاد از سوی چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت سی و دومین سالگرد رستاخیز سیاهکل و بیست و چهارمین سالگرد قیام توده ای بهمن ۵۷، در پالتاک ارائه گردید. پیام فدایی، متن این سخنرانی را با برخی ویرایشهای جزئی، از صورت گفتار به نوشتار درآورده و در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

تاریخ و فراگیری از "درس های تجربه" برای گام برداشتن در راه چشم اندازهای آینده، اصلی غیر قابل چشم پوشی است. تنها از این طریق است که می توان راه تعالی جوامع بشری را هموار نمود. بنابراین بدون بررسی تجربیات مبارزات کارگران و زحمتکشان به خصوص در کشور خودمان و بدون آموختن از درسهای این تجربیات بدون شک قادر نخواهیم بود به وظایفی که تاریخ در مقابلمان قرار داده است پاسخ دهیم.

قبل از پرداختن به برخی از تجربیات سیاهکل و قیام بهمن با توجه به تبلیغات زیادی که در این فاصله بر علیه این دو رویداد بزرگ سازمان یافته است باید بر نکته ای تأکید کنیم. نکته ای که در نگاه به تاریخ، به خصوص از اهمیت حیاتی برخوردار است. و آن این امر است که جهت درس گیری از رویدادهای تاریخی قبل از هر چیز باید آن شرایط اقتصادی - سیاسی و آن محیط اجتماعی که چنین حوادثی در دل آنها رخ داده است را شناخت، بدون باز سازی خطوط کلی آن شرایط مشخص بدون روشن نمودن ماهیت نیروهای شرکت کننده در آن حوادث نمی توان درک درست و واقعی از سیر رویدادها و چرایی آن در آن شرایط مشخص تاریخی بدست آورد. مارکس تأکید داشت که انسانها تاریخ خودشان را می سازند اما با توجه به شرایط مادی ای که آنها را احاطه کرده است. بنابراین برای درک این امر که رزمندگان سیاهکل و توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ چگونه در ساختن تاریخ کشور خویش نقش ایفا کرده اند باید به شرایط مشخص سیاسی - اجتماعی آن دوران اشاره

درس گیری از آنان را تضعیف و تأثیر گذاری مثبت آنان بر نیروهای مبارز را محدود کند. بنابراین جهت گرامیداشت چنین رویدادهایی قبل از هر چیز باید تحریفات تاکنونی را کنار زد تا امکان شناخت درس های حاصل از آنان فراهم شود.

حدود ۳۲ سال از واقعه سیاهکل می گذرد و حدود ۲۴ سال از قیام بهمن. در این فاصله جوانانی پا به میدان مبارزه گذاشته اند که اساساً در آن سالها هنوز متولد نشده بودند و بطور طبیعی شاهد زنده این رویدادها نبوده و نمی توانند درکی عینی از شرایطی که به کمونیستهای ایران در آن زمان حکم میکرد جهت ایفای رسالت انقلابی خود سلاح برگزیند، داشته باشند و یا بدانند که قیام بهمن انعکاس خشم و نفرت مردمی بود که ۲۵ سال زیر سلطه سرنیزه جانشان به لبشان رسیده بود و رژیم سلطنت در حق آنها از هیچ جنایتی دریغ نورزیده بود. خوب روشن است که چنین جوانانی بدون مطالعه تاریخ کشور خود قادر به شناخت این رویدادها و درس گیری از آنها نمی باشند.

گفته اند که عدم مطالعه تاریخ به تکرار آن می انجامد، اما می دانیم که تاریخ هرگز تکرار نمیشود مگر بصورت کمدی. رفیق پویان در همان سالهای شکل گیری جنبش مسلحانه در جایی گفته بود: "تاریخ توالی فصول نیست، سیر بی بازگشت چشم اندازهاست"، از همین رو برای اینکه بتوانیم در سیر چشم اندازهای بی بازگشت نقش درستی ایفا کنیم باید گذشته را مطالعه نمائیم و تجربیات اش را فرا گیریم تا بتوانیم درس های این تجربیات را توشه راه آینده خود سازیم. برای انقلابیون آموختن از

با گرامیداشت خاطره همه جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم و با تشکر از رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور یافته اند. فکر می کنم با توجه به اینکه تاکنون از این فرصت ها کمتر پیش آمده که در چنین اطاقهایی با رفقای با دیدگاههای مختلف به گفتگو بنشینیم، بهتر این باشد که بخش بیشتری از زمان جلسه امروز به گفتگو و پاسخگویی به سؤالات رفقا اختصاص یابد. ولی بهر حال برای اینکه چارچوب های این گفتگو تا حدودی مشخص تر شود لازم است برخی از تجربیات سیاهکل و قیام را با شما عزیزان در میان بگذارم.

همانطور که می دانید مناسبت این جلسه بزرگداشت رستاخیز سیاهکل در سال ۴۹ و قیام شکوهمند بهمن در سال ۵۷ می باشد. دو رویدادی که بدون شک نقش تعیین کننده ای در روند انقلاب ایران ایفا نمودند. واقعیت این است که هرچه بیشتر از این رویدادها فاصله می گیریم اهمیت تاریخی آنها با برجستگی بیشتری در مقابل مان قرار می گیرد. البته برای کمونیستها و نیروهای واقعاً انقلابی، وگرنه می دانیم که این رویدادها که حاوی تجربیاتی گرانقدر می باشند، تجربیاتی که به بهای خون و جانفشانی بهترین فرزندان این مملکت و هزاران رزمنده و مبارز جان برکف بدست آمده است علیرغم نقش بزرگ و تاریخی شان در انقلاب ایران بیش از هر واقعه ای مورد تحریف قرار گرفته اند و ما در این فاصله شاهد بوده ایم که از دشمنان انقلاب تا دوستان نادان خلق هر یک به دلیلی و به طریقی تلاش کرده اند با وارونه جلوه دادن حقایق در مورد این حوادث تا آنجا که ممکن است امکان





نمود. تنها در این صورت است که اهمیت واقعی و عظیم چنین رویدادهائی آشکار میشود.

باید دید که رزمندگان سیاهکل در چه شرایطی مبارزه خود را آغاز نمودند و بر اساس چه تحلیلی حرکت کردند و چه تئوری ای راهنمای حرکت آنها بود و پراتیک آنها چه تأثیری در سطح جامعه برجای گذاشت و آیا پراتیک صحت راهی که آنها طی کرده اند را ثابت نمود یا نه. و همینطور در مورد قیام بهمین باید دید در چه شرایط مبارزاتی شکل گرفت و نیروهای مختلف طبقاتی چه نقشی در آن داشتند و به چه نتایجی منتهی شد.

اجازه بدهید برای ادامه بحث نگاهی به آن شرایط بیندازیم.

بدنبال کودتای امریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فضای اختناق که دولت کودتا در سراسر کشور برقرار نمود، مبارزات مردم دچار شکست گردید. سازمانهای سیاسی زیر ضربات دشمن کمر خم کردند و به تدریج از دامنه اعتراضات توده ای کاسته شد. ناتوانی رهبران مبارزات مردمی در آن سالها جهت هدایت توده هایی که آماده هرگونه جانفشانی بودند و بدتر از آن خیانت رهبران حزب توده و نمایش رقت بار ندامت های آنها به فضای یأس و ناامیدی دامن زد. به تدریج در پروسه تحکیم سلطه دیکتاتوری روابط سازمانهای سیاسی با توده ها قطع گشته و بی اعتمادی به سازمانهای سیاسی در میان مردم رواج پیدا کرد.

در چنین اوضاع و احوالی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه زیر نظر مستشاران امریکایی دستگاههای امنیتی خود را بیش از گذشته گسترش داده و مبادرت به ایجاد ساواک نمود. خیلی زود، بگير و ببندهای این دستگاه جهنمی و شکنجه ها و جنایات اش در حق مردم و مبارزین فضای رعب و وحشت را در جامعه فزونی بخشید. در آن سالها به راحتی در هر خانه ای می شد شنید که مادران و پدران (والدین) به

فرزندان خود اندرز می دادند که با دستگاه کاری نداشته باشید (در آن زمان مردم رژیم را دستگاه خطاب می کردند). جایی حرفی نزنید چون به قول آنها "دیوار موش دارد و موش گوش دارد" و این به باور عمومی تبدیل شده بود. به تدریج و تحت تأثیر سرکوب و اختناق طولانی، مردم وضع زندگی خود را تغییر ناپذیر پنداشته و این تفکر که "با این قدرت کاری نمی توان کرد" شدیداً در میان آنها رایج گشت. بواقع "انبوه کهنسال ترس و خفت" کار را به آنجا رساند که شاه، ایران را "جزیره ثبات و امنیت" نامید و این امر مورد تأیید اربابانش قرار گرفت.

کار به آنجا کشید که روانشناسی توده ها بتدریج تغییر کرده و آنها قدرت دشمن را بطور غیر واقعی مطلق و توانایی های خود را نا چیز تلقی می کردند. در تمامی این سالها محافل و گروههای مبارزی که شکل گرفتند چون در چارچوب همان شعارها و الگوهای شکست خورده گذشته حرکت می کردند خیلی زود شناسائی، دستگیر و نابود شدند و امکان ادامه کاری از آنها سلب می شد. دیکتاتوری حاکم حتی اعتراضات نیروهای سازشکار و معتقد به کار قانونی را هم تحمل نمی کرد، سلطه دشمن پیش از گذشته خدشه ناپذیر جلوه می کرد. شکست مبارزات پیشین و سترونی تمام اشکال و روشهای بکار گرفته شده عملاً از وجود بن بست در مبارزات توده ها حکایت می کرد. رکود و خمود مبارزات توده ها را فرا گرفته بود. در حالیکه در زمینه شرایط مادی زندگی نفرت و انزجار آنها از ظلم و ستم دستگاه هر روز گسترش بیشتری می یافت، ما شاهد جاری شدن مبارزه توده ای در سطح جامعه نبودیم. چرا که دیکتاتوری چون سدی جلوی این امر را گرفته بود و همه نفرت و خشم مردم در پشت سد دیکتاتوری انباشته میشد.

بنابراین در شرایط شکست مبارزات پیشین، ناتوانی عامل رهبری و تبلیغات جهنمی دیکتاتوری حاکم و در شرایط فقدان جنبش های وسیع خود بخودی

توده ای، بی اعتمادی توده ها به پیشاهنگ و قطع رابطه پیشرو با توده و در شرایطی که تلاش های دشمن تماماً در جهت حفظ همین وضع بود، وظیفه انقلابیون پاسخگویی به چرایی این شرایط و چگونگی غلبه بر آن بود.

مسئله ای که برای کمونیستها و انقلابیون در آن زمان مطرح بود این بود که چگونه می توان در این سد عظیم قدرت دشمن شکاف ایجاد کرد و امکان ارتباط با توده ها و جاری شدن مبارزات آنها را مهیا نمود.

تحلیل شرایط اقتصادی - سیاسی جامعه و تجربیات تمامی مبارزات پیشین نشان میداد که در شرایط سلطه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته به آن که به خصوص پس از انقلاب سفید شاهانه بسط و گسترش بیشتری یافته بود، در شرایطی که دیکتاتوری ذاتی این سلطه، هرگونه حرکت متشکل و مبارزاتی را وحشیانه سرکوب می کند و حتی تحمل اعتراضات پراکنده و صنفی و اقتصادی را ندارد و این اعتراضات بدلیل تقابل با قدرت دولتی سریعاً سیاسی میشوند، در شرایط پراکندگی مبارزات توده ها و رکود و خمود این مبارزات و فقدان ارتباط مستقیم بین پیشرو و توده و عدم امکان بقای رشد یابنده محافل پیشرو، قبل از هر چیز می بایست به جدایی غم انگیز پیشاهنگ با توده ها پایان داد. لازم بود نقبی به قدرت تاریخی توده ها زده و نیروی عظیم انقلابی آنها را بر علیه سلطه جابرانه حاکم به حرکت در آورد. به همین دلیل می بایست خدشه پذیری استبداد حاکم را در عمل به توده ها نشان داد و امید به مبارزه را در میان آنها زنده ساخت و ضمن افشاء ددمنشی دشمن کارگران و زحمتکشان را آگاه ساخته و راه مبارزه را به آنها نشان داد.

رزمندگان سیاهکل بر این باور بودند که چون بدون توده ها و نیروی آنها هیچ مبارزه انقلابی به نتیجه نمی رسد پس طلسم ضعف جنبش انقلابی در جدایی از توده هاست به همین دلیل جهت

همین اولین تحریف بیردازم تا ببینیم که در این ادعا چه نکاتی نهفته است.

**واقعیت اینست که جدایی از توده ها یکی از خصوصیات جنبش انقلابی و کمونیستی در آن زمان بود و اساساً این رفقای بنیان گذار چریکهای فدایی خلق، امثال رفقا پویان، احمدزاده بودند که برای اولین بار این واقعیت را شناخته و با صراحت آنرا در مقابل جنبش انقلابی مطرح کرد. اتفاقاً درک همین واقعیت و واقعیات دیگر اجتماعی باعث شده بود که رفقای بنیان گذار سازمان جهت حل آنها به اعمال قهر انقلابی تأکید نمایند.**

همانطور که در جریان صحبت هایم توضیح دادم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بدنبال شکست مبارزات مردم و در یک پروسه طولانی سرکوب و تداوم اختناق در عمل بین پیشرو و توده و حتی بین مبارزات خود توده ها شکاف ایجاد شده بود. بنابراین جنبش انقلابی مردم ما در شرایطی نبود که سازمانهای پیشرو و یا سیاسی هر یک در پیوند با طبقه خویش در حال فعالیت باشند و ناگاه جریان جدایی از توده ها و بی اعتقاد به ضرورت بسیج توده ها پرچم مبارزه را برافراشته و وارد میدان مبارزه شده باشد. واقعیت این بود که هیچ جریانی با توده ها به مفهوم مارکسیستی کلمه ارتباط نداشت و قادر به کار توده ای در میان توده ها نبود. بنابر این اپورتونیستهایی که چنین اتهامی به رزمندگان سیاهکل و ادامه دهندگان راه پرافتخار آنها می زنند نمی گویند که خودشان در آن زمان در چه وضعی بودند و چه ارتباطی با توده ها داشتند. واقعیت اینست که خود آنها بیشتر از هر کس جدا از توده ها بودند. پس جدا از توده بودن کشف توده ای ها و اپورتونیستها نیست، واقعیتی است که ابتدا خود چریکهای فدایی بر آن انگشت گذاشته بودند. با توجه به این واقعیت حال این مسئله باید روشن شود که آیا راهی که چریکهای فدایی ارائه دادند به این جدایی پایان می داد و یا نه، شکاف موجود را عمیق تر میساخت. برای پاسخگویی به این امر باید

شدند و خدشه پذیری قدرت مطلق دشمن آشکار گردید. و در همان حال خواب زمستانی توده ای ها و اپورتونیستهای بی عمل هم به هم خورد. در یک سو دشمن که با رستاخیز سیاهکل و تداوم مبارزه چریکهای فدایی در شهرها احساس می کرد مردم دارند راه مبارزه را فرا می گیرند و وارد مبارزه مرگ و زندگی با او میشوند، به وحشت افتاد و شروع کرد به تبلیغات بر علیه چریکهای فدایی. آنها را "خرابکاران" نامید و برای سرشان جایزه تعیین کرد. از سوی دیگر توده ای ها و اپورتونیستهای بی عمل که می دیدند پراتیک انقلابی چریکهای فدایی تبلیغات آنها را خنثی ساخته است حمله به دستاوردهای انقلابی این حرکت را آغاز نمودند.

رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، چریکهای فدایی خلق را خرابکارانی که از دولتهای خارجی خط گرفته و قصد دارند بر سر رسیدن به "دروازه تمدن بزرگ" شاهنشاهی سنگ اندازی کنند قلمداد می کرد. توده ای ها و اپورتونیستهای رنگارنگ نیز که همواره در طول حیات شان وظیفه ای جز کاستن از شدت مبارزه کارگران و زحمتکشان و انحراف مسیر مبارزات آنها نداشته اند یکباره بیادشان افتاد که مبارزه چریکها جدا از توده هاست، چریکها به توده ها و قدرت تاریخی آنها باور ندارند، آنها همچون ناردونیک های روسیه به تئوری قهرمانان پای بندند و هزاران حرف بی پایه دیگر. اجازه بدهید که در این زمینه نظرتان را به جمله ای از خود آنها جلب کنم: کمیته مرکزی حزب توده در همان سالهای دهه پنجاه در رابطه با تئوری چریکهای فدایی خلق نوشت: "کسانی که خود را چریکهای خلق می نامند نقش توده ها را در تکامل انقلاب نفی می کنند و در نوشته های آنها جملات صریحی در این زمینه وجود دارد" و در ادامه گفت: "جدا از توده های مردم و بدون سازمان انقلابی، انقلابی وجود ندارد".

بواقع این یکی از اولین و رایج ترین تحریفاتی است که در مورد سیاهکل و تئوری راهنمای آن مطرح شده. حال اجازه بدهید که قبل از هر صحبتی به

رهایی از بن بست موجود در جنبش و هموار نمودن راه پیوند با توده ها بر ضرورت اعمال قهر انقلابی تأکید نموده و اعلام کردند که هیچ راهی جز این به بن بست موجود پایان نمی دهد. تحلیل علمی از شرایط آن زمان به کمونیستهای انقلابی ثابت نمود که وظیفه انقلابیون آغاز مبارزه مسلحانه در شهر و روستاست، چه از نظر تاکتیکی و چه از نظر استراتژیک. به همین دلیل هم بود که دسته ۶ نفری جنگل به فرماندهی رفیق علی اکبر صفائی فراهانی در ۱۵ شهریور ماه سال ۴۹ در دره مکار اطراف چالوس حرکت خود را آغاز کرد و پس از ۶ ماه تلاش خستگی ناپذیر و شناسائی جنگل های گیلان و مازندران و انطباق با محیط، آماده آغاز نبرد شد. این دسته که بعداً تعدادشان به ۹ نفر رسید با حمله به پاسگاه سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ نبرد مسلحانه بر علیه رژیم شاه را آغاز نمود. گرچه عمر این دسته خیلی کوتاه بود و با دستگیری آخرین فرد دسته جنگل در ۸ اسفند همان سال عملاً همه اعضای دسته جنگل یا کشته و یا دستگیر شدند، اما از آنجا که این حرکت منطبق بر ضروریات جامعه و پاسخی انقلابی به شرایط بود در فضای تیره و تاریک آن زمان در تاریخ ثبت شد و شوری انقلابی در توده ها ایجاد نمود و بن بست مبارزاتی را درهم شکست. وقتیکه رزمندگان سیاهکل به زمین افتادند کج اندیشان و ساده اندیشان با کوه فکری تمام فکر کردند که سیاهکل نیز همچون دهها کانون چریکی که در آن سالها در اقصی نقاط جهان شکل می گرفت و بدون امکان ادامه کاری نابود میشد، بدلیل عدم انطباق با شرایط، سرنوشتی جز این نخواهد داشت. اما خیلی زود به کوه فکری خود پی بردند، گرچه جسارت اعلام آنرا نداشتند. کسانی که کوه فکرانه مدعی بودند سیاهکل حداکثر، ستاره ای است در آسمان شب زده ایران، ستاره ای که "بدرخشید و مرد و رفت"، خیلی زود سیر رویدادها با آنها فهماند که سیاهکل نه شهبانی گذران که نوید طلوع آفتاب بود، آفتابی گرم و ماندگار که پایان شب سرد زمستان را خبر میداد. با طلوع آفتاب در آن شهبانی سیاه و سرد، ابرهای تیره بتدریج پراکنده

به تأثیرات مبارزه مسلحانه در آن سالها رجوع کنیم.

علیرغم شکست دسته پارتیزانی در جنگل های سیاهکل و دستگیری و اعدام رزمندگان سیاهکل که با توجه به روانشناسی توده ای در آن سالها می توانست کاملاً به ضرر چریکها عمل کند اما در بستر تداوم مبارزه ای که چریکهای فدایی خلق آغاز کرده بودند بتدریج فضای سیاسی جامعه شروع به تغییر نمود. مردم مشغولیت های ذهنی تازه ای پیدا کردند و کم کم چریکها جای بزرگتری در ذهن آنها اشغال می کردند همانطور که شهادت شهدای آنها قلب های بسیاری را به خود جلب کرده بود. در فاصله کوتاهی عناصر یک فرهنگ انقلابی شروع به شکل گرفتن کرد و آثار جلب حمایت معنوی توده ها آشکار شد. دسته دسته جوانان، دانشجویان و مبارزین بسوی سازمان چریکهای فدایی روی آوردند. و همواره دهها دست برای برداشتن اسلحه رزمنده ای که به زمین افتاده بود آماده بود. براسستی سعید سلطانبور چه زیبا گفته بود که "این بذرها به خاک نمی ماند خون است و ماندگار است".

تحت تأثیر مبارزه مسلحانه و روی آوری مبارزین به سازمان، چریکها نه تنها با کمبود نیرو مواجه نبودند بلکه مشکل اصلی شان همواره این بود که چگونه این نیروهای آزاد شده را جذب کرده و سازمان بدهند. و ما دیدیم که در جریان مبارزات سالهای ۵۶-۵۷ و تسهیل نسبی شرایط مبارزه عکس ها و پوستره های شهدای جنبش مسلحانه و توضیح شرح حال و مبارزات آنها بیکی از ابزارهای مهم کار مبلغین سیاسی تبدیل شده بود که وسیعاً روی مردم تأثیر می گذاشت و با استقبال آنها مواجه می گردید. اشاعه توده ای شعارهایی چون "ارتش خلقی بپا می کنیم میهن خود را رها می کنیم"، "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم"، "تنها ره رهایی ره سرخ فدایی" و دهها شعار دیگر بروشنی از حمایت توده ها از چریکها حکایت می کرد. بعد از قیام هم که امکان علنی شدن سازمان چریک های

فدائی خلق مهیا گردید دیدیم که این سازمان با چه استقبال وسیع توده ای مواجه گردید. نه تنها در میان روشنفکران و دانشجویان بلکه در میان کارگران و روستائیان و همه اقشار ستمدیده، و این نشان میداد که در آن سالهای سرکوب و اختناق، توده ها با چه شور و شوقی فعالیت های چریکها را دنبال می کردند و عشق به آنان را در دل می پروراندند. این واقعیات نشان میداد و میدهد که مبارزه مسلحانه ای که بوسیله رزمندگان سیاهکل آغاز شد تنها راه غلبه بر جدایی جنبش انقلابی از توده ها بود و بتدریج توانسته بود حمایت توده ها را نسبت به خود جلب نماید. اگر پراتیک معیار حقیقت است و اگر انقلابیون می بایست همواره براین اصل پای بند باشند، پراتیک نشان داد که راهی که رزمندگان سیاهکل آغاز کرده بودند سرانجام جدایی غم انگیز پیشرو کمونیست با توده ها را حل نمود. و آنچنان اعتباری برای کمونیستها در سطح جامعه ایجاد نمود که حتی رژیم جمهوری اسلامی با تبلیغات مذهبی و خمینی فریبکار اش هم تا مدتها نتوانستند با تکیه بر تبلیغات ضد کمونیستی، کمونیسم را ایزوله نمایند. چرا که کمونیسم با نام فدایی عجین گشته بود.

پس، بررسی پراتیک مبارزه توده ها، این اولین و رایج ترین تحریف تجربه سیاهکل را پوچ و بی اساس می سازد. به واقع در شرایط آن زمان ایران چریکهای فدایی خلق تنها جریان کمونیستی بودند که با توسل به انقلابی ترین روشها بن بست مبارزه را درهم شکسته و راه پیوند با توده ها را هموار ساختند و به همین دلیل هم خط مشی انقلابی آنها هرگز جدا از توده نبود. در همین جا از جوانان و رفقای که شرایط شکل گیری و رشد جنبش مسلحانه در ایران را بطور زنده و عینی ندیده اند صمیمانه می خواهیم که جهت قضاوت در باره این حوادث تنها و تنها واقعیت را معیار قرار داده و با رجوع به نتایج عملی این حرکت و مقایسه آن با راههایی که دیگران پیشنهاد می کردند و نتایج آن راهها - تا آنجا که این دیگران به حرف خود عمل

کردند - به قضاوت در مورد چنین اتهاماتی بپردازند.

نکته دیگری که مایلیم در این صحبت رویش تکیه کنم، این ادعاست که برخی مدعی اند تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل و خود این رزمندگان به اشکال مختلف مبارزه بی اعتنا بوده و اهمیت کار سیاسی و کار توده ای را درک نمی کردند و مبارزه مسلحانه را به عنوان تنها شکل مبارزه در نظر می گرفتند. توجه کنید تنها شکل مبارزه.

توده ای ها که در تحریف تئوری رزمندگان سیاهکل ید طولانی دارند در همان سالها این اتهام را چنین مطرح می کردند: "بگمان آنها (چریکهای فدایی) جنبش انقلابی باید همه عرصه های مبارزه اقتصادی و ایدئولوژیک را رها کرده و در عرصه مبارزه سیاسی نیز تنها به یک شکل، شکل مسلحانه مبارزه بسنده کند". به این ترتیب به ادعای پیش کسوت تحریف تئوری مبارزه مسلحانه، گویا طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه به جنبش انقلابی پیشنهاد می کنند که تنها به شکل مسلحانه مبارزه بسنده کرده و بقیه اشکال مبارزه را "رها" نمایند. این دروغ گویی آشکار و این تحریف وقیحانه در شرایطی مطرح میشود که این رزمندگان در آثار تئوریک خود که در سطح جنبش توزیع شده بود با صراحت مطرح کرده بودند که از نظر آنها مبارزه مسلحانه تنها شکل مبارزه نمی باشد بلکه شکل اصلی نبرد است.

اجازه بدهید که توجه تان را به نظر رفیق مسعود احمدزاده تئوریسین کبیر چریکهای فدایی خلق در این زمینه جلب کنم. مسعود در کتاب پرارزش خود "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" مطرح می کند که: "مسئله این است که مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه است که زمینه آن مبارزه همه جانبه را تشکیل می دهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پر تنوع مبارزه ضروری و سودمند می افتند". همانطور که می بینیم



رفیق احمدزاده تئورسین تئوری راهنمای رزمندگان رستاخیز سیاهکل، اشکال پرتنوع مبارزه را انکار و "رها" نکرده بلکه با تعیین شکل اصلی نبرد، بستر ضروری و سودمند افتادن آنها را مشخص ساخته است. و این درست همان واقعیتی است که وقیحانه تحریف گردیده است. با یک دروغ آشکار شکل اصلی نبرد به تنها شکل مبارزه تبدیل میشود و در چنین شرایطی هر کس قادر است که در صحنه خیال بر دشمن خیالی بتازد و سرمست از پیروزی، صحنه نبرد خیالی را ترک کند. این درست حکایت توده ایها و اپورتونیستهای است که با بی پرنسیبی تمام به تحریف تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل پرداخته اند.

آنچه که چریکهای فدایی خلق مطرح میکردند نه انکار کار در حوزه های مختلف ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی و نه انکار اشکال مختلف مبارزه بلکه تعیین آن شکل از مبارزه بود که در بستر پیشبرد آن بقیه شکل های مبارزه مفهوم واقعی یافته و ضروری می شد. از نظر مارکسیسم-لنینیسم وظیفه کمونیستها نه ردیف کردن اشکال مختلف مبارزه در کنار هم بلکه تعیین شکل اصلی مبارزه می باشد. چریکهای فدایی هم درست به اعتبار پای بندی شان به مارکسیسم-لنینیسم به همین شکل عمل کرده و قبل از هر چیز شکل اصلی مبارزه که در شرایط ایران مبارزه مسلحانه بود را مشخص ساختند. وقتیکه ما شکل اصلی مبارزه را تعیین نکرده باشیم بکارگیری همه اشکال در کنار هم جز خرده کاری چه مفهومی می تواند داشته باشد، اما برعکس وقتیکه ما شکل اصلی را مشخص کردیم آنگاه همه اشکال دیگر مبارزه باید به خدمت گرفته شوند و اساساً همین مبارزه زمینه رشد و بالندگی دیگر اشکال مبارزاتی را ایجاد می کنند.

اجازه بدهید قبل از ادامه صحبت‌هایم به نکته ای اشاره کنم.

در جوامع طبقاتی ما چه بخواهیم و چه نخواهیم توده ها به اشکال مختلف بر علیه ظلم و ستم طبقات

حاکم مبارزه می کنند. از شاعری که با سرودن اشعار مردمی چهره دشمن را تصویر می کند تا کارگری که با خواباندن چرخ تولید خواهان تحقق مطالبات اقتصادی برحق خویش می شود، از دانشجویی که با نوشتن شعار بر روی دیوارها اهداف انقلاب را اشاعه میدهد تا روستایی که بر علیه ستمگری بورکراسی حاکم دست به شورش می زند، همه اینها هر یک به شکلی و در سطحی در حال مبارزه با نظم ظالمانه حاکم می باشند. بنابراین مسئله هرگز این نبوده که کدام مبارزه را باید کرد و کدام را نباید انجام داد. کدام بهتر است و کدام بدتر است، چه شکل از مبارزه جذابیت و یا مطلوبیت بیشتری دارد! بلکه مسئله همواره برای کمونیستها اینطور مطرح شده که کدام شکل از مبارزه شکل اصلی مبارزه است تا در بستر پیشبرد آن بقیه اشکال مبارزه مفید و لازم شده و انقلاب بتواند با قدرت سهمگین دشمن را درهم بشکند.

نه رزمندگان سیاهکل به عنوان آگاه ترین کمونیستهای ایران در سال ۴۹ و نه هیچ انقلابی ای که واقعا به مارکسیسم-لنینیسم باور داشته باشد، هرگز به خود اجازه نداده که اشکال متنوع مبارزه را نفی کرده و تنها یک شکل از مبارزه را جایز بشمارد. اساساً توده ها جدا از خواست و اراده پیشاهنگانشان به اشکال مختلف مبارزه جهت رسیدن به خواسته‌هایشان روی می آورند و خواست پیشرو در این زمینه نقش تعیین کننده ای ندارد. وظیفه پیشرو هم تحمیل اشکال مبارزه به توده ها نیست. **وظیفه او سازماندهی و ارتقا مبارزات توده هاست.** وظیفه پیشرو این است که با توجه به شرایط عینی جامعه و سطح مبارزات توده ها، شکل اصلی مبارزه را تعیین کند، **در همه اشکال مبارزه توده ها شرکت نماید و آنها را ارتقا دهد.** هر مبارزه ای که بتواند بخشی از حقوق سرکوب شده توده ها را از دشمنانشان باز ستاند، هر مبارزه ای که بتواند دشمن را افشا سازد و مردم را آگاه و هوشیار کند، باید بکار گرفته شود و بکار هم گرفته خواهد شد.

حال باید سؤال کرد که اگر چریکهای فدایی خلق به اشکال دیگر مبارزه و به کار سیاسی و ایدئولوژیک اهمیت نمی دادند پس این همه اعلامیه، این همه جزوه برای چه چاپ و توزیع میشد. تا آنجا که شرایط آن سالها را تشریح کردم باید بدانید که در شرایط سلطه رژیم سلطنت و سیطره ساواک پخش هر اعلامیه خود ریسک مرگ به همراه داشت. ما رفقای با ارزشی را بخاطر همین مسئله از دست دادیم. رفقا علی رضا نابدل و جواد سلاحی در فروردین سال ۵۰ هنگام پخش اعلامیه با نیروهای رژیم درگیر شدند که به شهادت سلاحی و دستگیری نابدل منجر شد. خوب، اگر چریکها به کار سیاسی و تبلیغات مجزای سیاسی اعتقاد نداشتند چرا باید بخشی از انرژی خود را صرف تهیه، چاپ و توزیع اعلامیه نمایند. اگر چریکها به حوزه ایدئولوژیک مبارزه بی اعتنا بودند - که از قرار تنها حوزه ای از مبارزه است که اپورتونیستها به آن عشق می ورزند، البته آنها هم به شکل مسخ شده اش - پس چرا در آن شرایط دهشتناک خفقان و سرکوب، این همه آثار انقلابی چاپ و توزیع شد. برای نمونه کتابهای پویان، مسعود، نشریه نبرد خلق و چندین جلد تحقیقات روستایی و دهها اثر کلاسیک مارکسیستی. برآستی اگر تنها شکل مبارزه که مورد قبول چریکهاست مبارزه مسلحانه است، پس چرا این همه شعار نویسی، و این فرستادن نیروهای سازمان به کارخانجات مختلف برای چه بود. چرا آنها با صرف انرژی بسیار به پخش برنامه های رادیویی اقدام نمودند. اگر چریکها به شکل های دیگر مبارزه و به ضرورت اشکال مختلف تشکل توده ها اعتقاد نداشتند پس چرا با صبوری و متانت و تحمل خطرات فراوان در تلاش بودند تا روابط و فعالیتهای خانواده زندانیان و شهدای فدایی عمق هر چه بیشتری پیدا نماید. من از روابط و نقش سازمان چریکها در فعالیت های دانشجویی دیگر چیزی نمی گویم و نقش آنها در اشاعه ادبیات انقلابی را یادآوری نمی کنم. در همین جا مایلم بر نکته ای تأکید کنم و آن اینکه آن اپورتونیستهای متخصص کار سیاسی که مدعی اند چریکهای فدایی

ثابت کرده که اپورتونیستها هر چقدر بیشتر از مقابل دشمن عقب می‌نشینند، تعرض شان به خط مشی انقلابی پرولتاریا شدت بیشتری می‌گیرد. شاید آنها می‌خواهند آن کمبود را با این پرکاری جبران نمایند. کسی چه میداند!

به همین خاطر بود که بدنبال قیام بهمین که در ضمن امکان فعالیت علنی هم مهیا شده بود تبلیغات زیادی بر علیه تئوری راهنمای سیاهکل رواج یافت. مدعی شدند که چون قیام بهمین رخ داده است پس رزمندگان سیاهکل اشتباه کردند که میگفتند تنها در بستر جنگ توده ای طولانی است که قدرت امپریالیستی و عامل عمده بقای آن ارتش نابود شده و کارگران و زحمتکشان به قدرت می‌رسند. آنها در کار این تحریف تا آنجا پیش رفتند که مدعی شدند از قرار رزمندگان سیاهکل معتقد بودند که در شرایط ایران اساساً قیامی رخ نخواهد داد. در حالیکه آن رزمندگان و تئوری راهنمای شان هیچ گاه و در هیچ کجا نگفته بودند که در ایران هرگز قیامی رخ نخواهد داد، آنها گفته بودند برای اینکه قیام مسلحانه شهری که بقول رفیق احمدزاده "وجه مشخصه اش جنبش مسلحانه وسیع و ناگهانی توده ها همراه با رهبری است" به پیروزی برسد توجه کنید به پیروزی برسد، باید کارگران به عالی ترین حد متشکل شده باشند و باید پیشاهنگ پرولتاریا یا همان عامل رهبری شکل گرفته و با طبقه کارگر ارتباط برقرار ساخته باشد و طبقه کارگر را متشکل و آماده قیام کرده باشد. در واقع اگر قیام به مثابه وسیله نابودی قدرت ارتجاعی حاکم و برقراری قدرت مردمی در نظر گرفته شود، چنین وسیله ای زمانی به هدف خود یعنی درهم شکستن قدرت طبقه حاکمه می‌انجامد که "طبقه سازمان یافته" بوسیله "پیشاهنگ" سازمان یافته هدایت و رهبری شده باشد.

اما در شرایطی که دیکتاتوری امپریالیستی حاکم امکان مبارزات مسالمت آمیز را از بین برده و تشکل از طریق مسالمت آمیز و در بستر مبارزات

اجازه بدهید که در همین جا در مورد تحریفات که در مورد چگونگی شکل گیری قیام بهمین و دستاوردهایش می‌شود، کمی توضیح داده و به صحبت هایم پایان دهم.

قبل از پرداختن به این موضوع مایلیم به نکته ای اشاره کنم و آن اینست که انقلابیون کمونیست نباید اجازه بدهند که توده ای ها و اپورتونیستهای رنگارنگ با توسل به قیام بهمین خط مشی انقلابی رزمندگان سیاهکل را نادرست جلوه داده و برای خود بازار گرمی نمایند.

همانطور که قبلاً گفتیم وقایع تاریخی را باید در شرایط مشخصی که رخ داده اند بررسی نمود و اگر چنین کنیم آنگاه باید از توده ای ها و اپورتونیستها پرسید که شما که دچار انحرافات تئوری مبارزه مسلحانه نبودید، شما که جدا از توده ها نبودید، شما که به کار سیاسی اهمیت می‌دادید و همه اشکال مبارزه را در کنار هم به پیش می‌بردید در شکل گیری این قیام شکوهمند چه نقشی داشتید؟ و اساساً در شرایطی که طبقه کارگر ایران و همه توده های ستمدیده می‌رفتند تا با قیام خود قدرت سهمگین و تاریخی خویش را به نمایش گذاشته و دشمنان خود را نابود سازند شما کجا بودید و مشغول چه کاری؟ بدون شک پاسخ به چنین سؤالاتی خود افشاگر چهره توده ایها و اپورتونیستها و نشان دهنده فقدان اصالت هوچی گری های آنهاست. توده ایها و اپورتونیستها که می‌دانند پاسخگویی به چنین سؤالاتی چه عواقبی برای آنها دارد بجای این امر حمله به تئوری رزمندگان سیاهکل را تشدید کرده و منکر تأثیرات انکار ناپذیر ۸ سال مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق در برپایی این قیام میشوند. توده ایها و اپورتونیستها که می‌دانند لنین تعرض را جوهر و روح قیام مسلحانه می‌دانست و دفاع را مرگ آن، جهت جبران قصور و ناتوانی خود در سازماندهی تعرض توده ها در قیام بهمین، تئوری انقلابی پرولتاریا را مورد تعرض قرار میدهند تا به این وسیله عقب نشینی مفتضحانه خود درمقابل دشمن را لاپوشانی نمایند. صمیمانه بگویم تجربه

به کار سیاسی بهای لازم را نمی‌دادند خود کدام جنبش سیاسی را سازمان دادند و کدام تشکل صنفی را ایجاد کردند؟ و اگر چنین کارهایی را انجام داده اند چرا مردم ایران از آنها اطلاعی ندارند؟ برآستی آنها در این فاصله چه تخم دو زرده ای کرده اند که حالا طلبکار هم هستند؟ واقعیت اینستکه علیرغم هر انتقادی که به شیوه های کار چریکها در آن سالها باشد، آنها در حوزه نظر به ضرورت شرکت در همه اشکال مبارزه توده ها باور داشتند و در حوزه های مختلف مبارزه فعال بودند و شاید بتوان گفت که تنها سازمان کمونیستی بودند که در داخل خود ایران و زیر سلطه دیکتاتوری با جسارت تمام این فعالیت ها را تا حدودی پیش برده اند. واقعیت اینستکه وقتی شما مبارزه مسلحانه به مثابه شکل اصلی مبارزه را آغاز می‌کنید آنگاه چشم انداز وسیع اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه در مقابلتان قرار می‌گیرد که در صورت پاسخگویی درست به آنها خود مبارزه مسلحانه امکان تکامل می‌یابد. اما مسئله اصلی اینست که بدون تعیین شکل اصلی نبرد و بدون تدارک و سازماندهی آن ما قادر نخواهیم بود به مسئله اصلی انقلاب پاسخ گفته و در جهت کسب قدرت سیاسی گام برداریم.

این درست آن نکته ای است که توده ای ها و اپورتونیستها آگاهانه از آن فرار می‌کنند. نوشتجات آنها را ورق بزنید در باره هر موضوعی که فکر کنید چیزی گفته و موضعی گرفته اند، جز چگونگی درهم شکستن نیروی سرکوب قدرت حاکمه و تسخیر قدرت دولتی. جز تعیین شکل اصلی نبرد. جز تعیین آن شیوه ای از مبارزه که در بستر آن می‌توان انرژی انقلابی توده ها را در جهت پیروزی انقلاب کانالیزه نمود. در این میان آنها اگر هم بخواهند از وسیله درهم شکستن ماشین دولتی سخن گویند ضمن الگو برداری از انقلاب اکتبر، اعتصاب عمومی سیاسی و قیام شهری را مطرح میکنند و قیام بهمین ۵۷ را پشتوانه درستی اظهارات نادرست خود ذکر می‌نمایند.

را آنطور که بعدها در ترکمن صحرا و کردستان به نمایش گذاشت در همان روز ۲۱ بهمن به کار گیرد، آنگاه قیام بهمن روند دیگری پیدا می‌کند. اما دسیسه‌های امپریالیستی، ارتش را از آماج حمله توده‌ها خارج ساخته و با به اصطلاح اسلامی کردن آن، آنرا حفظ نمود. قیامی که علی‌الاصول وظیفه اساسی اش درهم شکستن ماشین دولتی و ارتش سرکوبگر بود، بدون رسیدن به این اهداف، پایان یافت.

از تاریخ نباید همچون توده‌ایها و اپورتونیستها درس گرفت. قیام شکست خورد چون نتوانست قدرت ارتش امپریالیستی را نابود کند. و نمی‌توانست به این مهم نائل شود چرا که توده‌های کارگر فاقد آگاهی و تشکل لازم بودند و بعنوان یک طبقه مستقل با رهبری خود به قیام برخاسته بودند. اما اگر پرولتاریا بخواهد متشکل شود و با صف مستقل خود بر علیه دشمن تا دندان مسلح بپایزد آن وقت در اولین گام باید این تجربه سیاهکل را راهنمای حرکت خود سازد که در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی که امکان تشکل در بسترهای مسالمت آمیز وجود ندارد، توده‌ها در بستر مبارزه مسلحانه است که متشکل میشوند و در همین پروسه است که سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای که صلاحیت رهبری مبارزات توده‌ها را دارد شکل می‌گیرد. تجربه ثابت کرده که ارتش ارتجاعی به عنوان عامل عمده بقای سلطه امپریالیستی را تنها با تشکیل نیروهای مسلح انقلابی می‌توان درهم شکست و چنین نهادی تنها در بستر یک جنگ طولانی است که شکل می‌گیرد، و اگر چنین آگاهی در زمان قیام بهمن در سازمان چریکهای فدائی نقش مسلط داشت آنگاه سازمان چریکها نمی‌بایست اجازه دهد شکست قیام بهمن پیروزی توده‌ها قلمداد شود. آنها برعکس می‌بایست مهمترین دستاورد این قیام یعنی حمله توده‌ها به زرادخانه‌های شاه و دستیابی شان به سلاح و تا حدودی مسلح شدن شان را دست مایه سازماندهی مسلح توده‌ها کرده و با در نظر

شرایط تا حدودی توانست در قیام نقش انقلابی ایفا کند باز هم سازمان چریکهای فدائی خلق بود که بر اساس تئوری رزمندگان سیاهکل شکل گرفته بود و رهبران اپورتونیست آن هنوز فرصت نیافته بودند با گذشته انقلابی این سازمان بطور همه جانبه تصفیه حساب نمایند.

قیام بهمن بدون شک یکی از مهم ترین رویدادهای انقلاب ایران است که منبع تجربیات بزرگی است و پرولتاریای ایران اگر می‌خواهد به اتفاق متحدین اش در این مرحله انقلاب با درهم شکستن قدرت دیکتاتوری امپریالیستی حاکم جهت کسب قدرت سیاسی گام برداشته و شرایط را برای برقراری سوسیالیسم آماده نماید، باید بروشنی درس‌های این قیام را جمع بندی کرده و راهنمای حرکت خود سازد.

اما در درس گیری از تجربیات قیام بهمن قبل از هر چیز باید تحریفات اپورتونیستی را کنار زد. و با روشنی به توده‌ها توضیح داد که چرا قیام بهمن قادر به درهم شکستن قدرت امپریالیستی نشد و چرا قادر به این کار نبود و چرا شکست خورد. فهم دلایل همین شکست است که امکان میدهد درس‌های قیام بهمن بدرستی شناخته شود.

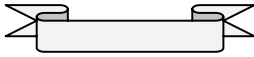
قیام بهمن شکست خورد به خاطر اینکه فاقد رهبری بود. بخاطر اینکه خودبخودی بود بخاطر اینکه توده‌های کارگر متشکل نبودند و با تشکل و پرچم خاص خود وارد صحنه نبرد نشده بودند. بخاطر اینکه کارگران فاقد تشکل و رهبری نمی‌توانستند دشمن خود را در همه چهره‌هایش بشناسند. دیدیم که دشمن چه آگاهانه و مودیانانه به مقابله با قیام مردم برخاست. خمینی که در سازش با امپریالیسم در حال تمرین جانشینی شاه بود فوراً اعلام کرد هنوز دستور جهاد نداده است. امپریالیسم هم به ارتش دستور داد تا اسلحه زمین بگذارد و خود را حامی و گوش به فرمان جلوه دهد. بواقع اگر ارتش امپریالیستی می‌خواست قاطعیت ضد انقلابی اش

اقتصادی و سیاسی امکان پذیر نمی‌باشد و طبقه فاقد تشکل‌های خود می‌باشد، در چه پروسه‌ای می‌خواهیم کارگران و دیگر توده‌های ستمدیده را متشکل و سازمان داده و از آن کمتر پیشرو پرولتری را متشکل و بقاء آنرا تضمین نمائیم. در شرایطی که دیکتاتوری حتی اجازه نمی‌داد که سازمانهای انقلابی روابط فی مابین خود را شکل داده و گسترش دهند، در چه پروسه‌ای این سازمانها قادر بودند ضمن حفظ ادامه کاری خود با توده‌ها ارتباط گرفته و آنها را متشکل نمایند تا در بستر تشدید مبارزات سیاسی و اقتصادی توده‌ها، در بستر تشدید افشاگریهای همه جانبه سیاسی، تضادهای درونی دشمن تشدید شده و بتدریج "وضعیت انقلابی" در سطح جامعه شکل گرفته و پیشاهنگ امکان یابد توده‌ها را به قیام دعوت کند.

حرف رزمندگان سیاهکل این بود که در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی حاکم در ایران تنها در بستر مبارزه مسلحانه است که پیشرو واقعی شکل گرفته و امکان ارتباط با توده‌ها مهیا میشود. آنها نمی‌گفتند که در شرایط ایران ما شاهد قیام‌ها و جنبش‌های توده‌ای نخواهیم بود، می‌گفتند اگر پیروزی قیام وابسته است به طبقه سازمان یافته و پیشرو متشکل، این پیشرو در بستر مبارزه مسلحانه شکل می‌گیرد و این طبقه در بستر رشد و گسترش این شکل از مبارزه است که امکان تشکل می‌یابد.

در واقعیت اما توده‌ها در شرایطی به قیام بهمن دست زدند که هیچ پیشرو واقعی و هیچ طبقه متشکلی در صحنه نبود و این نشان می‌داد که قیام، خود بخودی و فاقد رهبری است. اساساً کار قیام بهمن به همین دلیل با شکست مواجه شد و به همین دلیل هم این قیام با آن قیامی که مورد نظر لنین بود فرق‌های اساسی داشت. قبلاً گفتم باز هم تکرار می‌کنم که در نگاه به تاریخ باید شرایط مشخصی که رویدادها در بستر آن روی میدهند را مورد توجه قرار داد. اگر به شرایط سال ۵۷ برگردیم متوجه میشویم که تنها سازمانی که در آن

امیدوارم که در بقیه وقتی که باقی مانده و در جریان پاسخ به سؤالات شما کمبودهای این بحث را برطرف کنم. پیروز باشید.



دلیل با تشکر از تک تک شما که به صحبت هایم گوش دادید و به امید اینکه خسته تان نکرده باشم، با علم به اینکه در رابطه با رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن از جنبه های مختلفی میتوان و باید صحبت کرد صحبت هایم را در اینجا تمام می کنم و

گرفتن قیام بهمن به عنوان آغاز مبارزه مسلحانه توده ای در جهت نابودی سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب گام بردارند. همانطور که گفتم مایلیم وقت بیشتری صرف پاسخ به سؤالات و گفتگو با شما عزیزان شود به همین



## نه برای آمریکا. نه برای صدام. برای مردم عراق!

با گذشت ۹ روز از حمله نظامی به عراق، مخالفت های روزافزون توده ها در سراسر جهان بر علیه لشکرکشی وحشیانه امپریالیسم آمریکا و شرکاء به خلق های عراق، در قالب تظاهرات ضد جنگ ادامه دارد.

ظرف روزهای اخیر، هزاران تن از مردم آزادیخواه در کشورهای مختلف، از استرالیا و انگلیس تا آلمان و کانادا و از بحرین و مصر تا کلمبیا و آمریکا، بار دیگر به خیابانها آمدند و با شعار "نه برای آمریکا، نه برای صدام، برای مردم عراق" تجاوز نظامی آمریکا و همدستانش به عراق را محکوم کرده و خواستار توقف فوری جنگ گشتند. در این رشته تظاهرات بطورمثال در سیدنی تظاهرکنندگان که اکثر آنان را جوانان و نوجوانان پرشور تشکیل می دادند، آدامک بوش و پرچم آمریکا را به عنوان سمبل های جنایت و تجاوزگری امپریالیستی به آتش کشیدند و با پلیس درگیر شدند. در کلمبیا تظاهرکنندگان ضدجنگ، در مقابل سفارت آمریکا تجمع کرده و بر علیه دولت بوش شعار دادند. در جریان این حرکت به گزارش خبرگزاریها، سفارت آمریکا با نارنجک مورد حمله قرار گرفت و ده تن زخمی شدند. در بحرین، تظاهرکنندگان با کوهن مولاتوفت به سفارت آمریکا حمله کردند و پلیس تعدادی از تظاهرکنندگان که افراد نوجوان و خردسال نیز در میان آنان بودند را دستگیر کرد و بالاخره در آمریکا پلیس سرکوبگر این کشور به تظاهرات ضدجنگ حمله کرد و بیش از ۱۴۰ تن از تظاهرکنندگان را دستگیر کرد.

تداوم و گستردگی تظاهرات ضدجنگ بر علیه امپریالیستها در روزهای اخیر نمادی از همبستگی مبارزاتی بین طبقه کارگر و خلق های محروم سراسر دنیا را به نمایش گذارده و مبین سطح والای آگاهی مبارزاتی آنهاست.

واقعیت این است که لشکرکشی جنایتکارانه نیروهای آمریکایی - انگلیسی به عراق و میلیتاریزه کردن فضای بین المللی با هدف ارباب توده ها، به شدت به رشدیابی جو سیاسی و انقلابی در بین افکار عمومی در سراسر دنیا دامن زده و نفرت آنها نسبت به مرتجعین و دولتهای جنگ افروز امپریالیستی را هرچه بیشتر برانگیخته است. سیاستمداران آمریکایی می پنداشتند که می توانند با اتکاء به حاکمیت یک رژیم دیکتاتوری و جنایتکار، یعنی رژیم مزدور صدام در عراق - رژیمی که خود تا قبل از این جنگ، در سرکار نگهداشتن آن از اعمال هیچ مساعدتی دریغ نکرده بودند - نقاب آزادیخواهی بر چهره بزنند، توده ها را بفریبند و سرانجام اهداف تجاوزکارانه و غارتگرانه خود در جنگ افروزی اخیر را توجیه کنند. اما به رغم تصورات واهی مرتجعین، حضور گسترده مردم و به ویژه نسل جوان در تظاهرات ضدجنگ در خیابانها نشان می دهد که توده ها فریب مرتجعین را نخورده و می دانند که حمله نظامی به عراق نه در دفاع از منافع مردم عراق، بلکه در خدمت اهداف توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا برای گسترش سلطه جهانی خود بر سراسر جهان، به منظور تشدید غارت و استثمار خلق های تحت ستم می باشد. سلطه ای که در تقابل آشکار با منافع توده ها قرار داشته و نابودی آن ضامن برقراری صلحی دمکراتیک در تمام دنیا خواهد بود.

**هرچه مستحکمتر باد همبستگی مبارزاتی کارگران و خلق های تحت ستم در سراسر دنیا!**

**مرگ بر امپریالیسم!**

**زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم!**

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک های فدایی خلق ایران

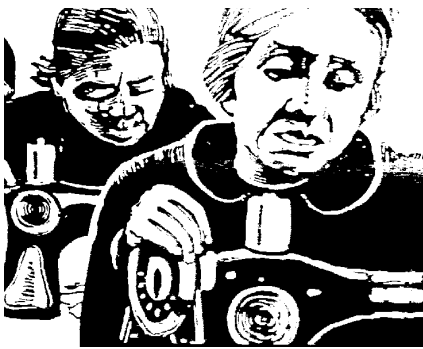
۲۸ مارچ ۲۰۰۳ - ۸ فروردین ۱۳۸۲

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است**

# گلوبالیزاسیون، پسامدرنیته و دیگر اعصار جدید:

## روشنفکران چپ

### و تب اخیر اعتقاد به دگرگونی های تاریخی



نوشته ای از: الن میکسینز وود Ellen Meiksins Wood

ماخذ: <http://www.internatif.org>

برگردان به فارسی از: ا. بهرنگ

زبان طیف وسیعی از جریانات روشنفکری شده است.

خطوط کلی و عمومی این به اصطلاح عصر تاریخی جدید برای همه ما آشنا و شناخته شده می باشند. از زاویه دید معتقدین به عصر "گلوبالیزاسیون"، نخستین و مهمترین خصیصه این عصر تاریخی جدید همانا سرمایه بین المللی و بازار جهانی، بین المللی شدن تولید و تعویض ساختار حاکمیت از شکل حاکمیت دول ملی به حاکمیت بنگاه های بین المللی سرمایه، می باشد. چنانچه بتوان یک ترم یا به عبارتی یک روند تاریخی ی درازمدت برای توضیح وضعیت فوق پیدا کرد، این روند احتمالا همان روند تغییر و تحول تکنولوژیک و به قول معروف، ظهور عصر اینفورماتیک، خواهد بود. اما این تغییر و تحولات تکنولوژیک، با به اصطلاح "فروپاشی کمونیزم" (و از میان برداشته شدن آن به عنوان سدی در مقابل حرکت سرمایه) آغاز نشده بود و محصول مشخص آن نبود بلکه بواسطه آن تنها شدت پیدا کرد و تسریع شد.

در تفسیر "پسامدرنیست" از شرایط کنونی هم، باز بخش هایی از تصویر فوق را می توان مشاهده کرد: از این منظر هم، باز و صدالبته، ما به عبارات و مقولاتی چون آغاز عصر اینفورماتیک و عملکرد اقتصادی جهانی در درون آن - یا دست کم در حاشیه آن - برمی خوریم. با این تفاوت که در تفسیر "پسامدرنیست"، بر تغییر و تحولات فرهنگی، ایده ثولوژیک و روانشناختی ای نظیر ازهم پاشی همه باورها و یقین های قبلی، از هم پاشی همه بنیان های سیاسی و اخلاقی، و غیرجامد و سیال شدن "هویت ها" و "آزاد شدن ذهن و اندیشه از انقیاد"، تاکید می گردد. در این مورد هم، باز باید گفت که "سقوط کمونیزم" شاید روند ترک و گسست از تمامی "ارزش های والای انسانی" و "مقاصد روشنگرانه ی بشری" را تشدید کرده باشد، اما دگرگونی تاریخی مورد بحث، به طور قطع از عصر "پسامدرن" سرچشمه نگرفته و محصول آن نبوده است.

از ظاهر قضیه این طور می توان استنباط کرد که تعبیر و تصاویر فوق از واقعیات عصر کنونی، شاید تا اندازه ای قابل قبول و پذیرفتنی به نظر آیند. چرا که به هر حال، از دوران رونق اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم به این سو، یک سری تغییر و تحولات در اقتصاد سرمایه داری رخ داده است. و مطمئنا، به موازات تحلیل و فرسایش جنبش کارگری تحت تاثیر بحران و سرایشی ی اقتصادی ممتد و دیرپای نظام - که گاه با بحران های ادواری و کلاسیک سرمایه داری فرق دارد - یک سلسله تحولات سیاسی نیز در جهان به وقوع پیوسته است. با وصف این، حتی اگر همه مشکلاتی که با "گلوبالیزاسیون" و "پسامدرنیته" داریم را نیز کنار بگذاریم، هنوز پرسیدنی است که آخر این دو به چه صورت و چگونه می توانند معرف یک دگرگونی و تحول تاریخی باشند؟

این روزها از هر کس بپرسید که این کدام رویداد بود که به تنهایی و به طور قطع فرهنگ چپ را در پایان قرن بیستم متحول ساخت، خواهد گفت "سقوط کمونیزم". اما به هر یک از جریان های فکری غالب در طیف چپ که نگاه کنید، خواهید دید که این جریان ها - هرچند که فرا رسیدن چنین رویدادی را به فال نیک می گیرند - تحول (rupture) عظیم سیاسی و فرهنگی عصر ما را نه در این رویداد و مقطع مشخص، بلکه در رخدادی دیگر و در مقطعی پیش از آن، ارزیابی می کنند.

کم نبوده و نیستند روشنفکرانی که همواره به ما گفته و می گویند که تقریبا بیست و پنج سال قبل؛ یعنی در اوایل دهه هفتاد، جهان شاهد یک دگرگونی تاریخی و دورانساز، شاهد زایش عصری نوین و آغاز تغییر و تحولی کیفی و تاریخی بوده است؛ تغییر و تحولی منحصربفرد و متمایز از تغییرات دایمی و معمول در روند توسعه سرمایه داری. این روشنفکران چپ شاید اقتصاددانانی مارکسیست و یا نظریه پردازان پسامدرنیست امور فرهنگی باشند و آنها شاید به این عصر جدید نام های مختلفی نظیر عصر "گلوبالیزاسیون" یا عصر "پسامدرنیته" (یا هر دو با هم) اطلاق نمایند، اما باید اذعان نمود که امروزه سخن گفتن از وقوع یک "دگرگونی تاریخی و دورانساز" صرفا به این دو محدود نمی شود بلکه در واقع، همچون نوعی تکیه کلام، ورد



اجساد قطعه قطعه شده و خونین زنان و کودکان و خانه های ویران شده مردم عراق به نمایش درآمده بود.

تظاهر کنندگان سپس در هایدپارک لندن اجتماع کرده و در آنجا سخنرانان مختلف طی صحبتی که با تشویق شدید جمعیت روبرو می گشت، اشغال عراق و جنایات نیروهای آمریکا و انگلیس در عراق را از زوایای مختلف تشریح و محکوم کردند.



همزمان با تظاهرات ضد جنگ در لندن، تظاهرات مشابهی در دیگر شهرهای انگلستان برگزار شد که هزاران تن از مردم انگلیس با شرکت در آنها بار دیگر خشم و مخالفت خود با اشغال عراق را به نمایش گذاردند.

## مردم انگلستان بار دیگر اشغال عراق را محکوم کردند!

در تداوم تظاهرات های گسترده ضد جنگ در سراسر دنیا، روز شنبه ۱۲ آوریل، بیش از ۱۰۰ هزار تن از مردم انگلیس به خیابانهای لندن آمدند تا بار دیگر مخالفت خود را با اشغال عراق و دسیسه های جنایتکارانه امپریالیستها بر علیه توده های ستمدیده این کشور به نمایش بگذارند. در این تظاهرات فعالین چریکهای فدایی خلق نیز فعالانه شرکت داشتند.

شرکت کنندگان در این تظاهرات با حمل پلاکاردها و سر دادن شعارهایی بر علیه دولت های آمریکا و انگلیس، خواهان خروج فوری نیروهای اشغالگر از خاک عراق و حق تعیین سرنوشت مردم عراق توسط خودشان شدند.

در جریان این تظاهرات مردم فریاد میزدند "بوش و بلر! فوراً از عراق خارج شوید!"، "نفت در برابر خون، نه!"، "نه به نام ما!"، "ویران کردن عراق توسط آمریکا و انگلیس باید فوراً متوقف شود!"، "تروریست های واقعی بوش و بلر هستند!" و... همچنین در طول تظاهرات، هزاران پلاکارد حاوی تصاویر دلخراش از جنایات جنگی نیروهای متحدین، در جریان اشغال عراق را با خود حمل میکردند که در برخی از آنها

## گزارشی از تظاهرات ضدجنگ در سوئد

شناختن جنگ طلبی و تجاوزات امپریالیستی بود و نشان داد که همبستگی توده های جهانی هر روز از اهمیت بیشتری برخوردار می گردد. تظاهرات مشابهی در شهر یوته بوری نیز با شرکت بیش از ۴۰ هزار نفر برگزار شد که از جلوه بسیاری برخوردار بود. نکته جالب توجه در بیشتر این اعتراضات، رادیکال بودن شعارهای آنها بود. از جمله این شعارها می توان از شعارهای: "جورج بوش قاتل"، "بوش، بلر قاتل"، "پرشون (نخست وزیر سوئد) حيله گر"، "سرتگون باد امپریالیسم آمریکا" و "ما بسیارانیم، ما قوی هستیم، جنگ را همین اکنون متوقف کنید!"، یاد کرد.

جالب توجه آن است که بخش بسیار بزرگی از اعتراض کنندگان و شرکت کنندگان در این آکسیون ها را نوجوانان و جوانان تشکیل می دادند و می توان گفت که هرگز سن متوسط تظاهر کنندگان در سوئد به این پایینی نبوده است و این خود نکته مثبت و قابل توجهی در بررسی تظاهرات ضدجنگ در این کشور می باشد.

از نکات جالب توجه دیگر در رابطه با اعتراضات به این جنگ اعتصاب و اعتراض بسیاری از دانش آموزان مدارس سوئد بود که روز پنجشنبه ۶ مارس (روز آغاز این جنگ) صورت گرفت. در این روز دانش آموزان که خود را برای این روز آماده کرده و سازمان داده بودند، مدارس خود را در اعتراض به جنگ ترک گفته، به میادین شهرها رفته و تظاهرات خود را از این نقاط آغاز کردند.



در خلال ماه های فوریه تا آوریل ۲۰۰۳ تظاهرات و گردهم آبی های متعددی در بیش از ۸۰ شهر سوئد در اعتراض به جنگی که ایالات متحده آمریکا و متحدان آن به توده های تحت ستم عراق تحمیل کردند، برگزار گردید. در بسیاری از این تظاهرات و گردهم آبی ها، فعالین سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد نیز به همراه دیگر نیروهای آزادیخواه، انقلابی و کمونیست شهرهای خود شرکتی فعال داشتند.

گسترده ترین این اعتراضات، تظاهراتی بود که با شرکت نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر در روز ۱۵ فوریه در شهر استکهلم برگزار گردید. این حرکت یکی از بزرگترین تظاهرات تاریخ سوئد در محکوم

## تظاهرات ضد جنگ در اسلو- نروژ

قرار گرفتند. در این زمان آنها با سوزاندن روزنامه و پرچم آمریکا و دادن شعارهای ضد امپریالیستی نشان دادند که می توان از میله های آهنین گذشت و رودرروی پلیس قرار گرفت و این حرکت اعتراضی باعث این شد که دیگر تظاهرکنندگان با پرتاب سنگ و آجر و تمغ مرغ این تظاهرات را به جهنمی برای مامیان جنگ امپریالیستها تبدیل نمایند. پلیس اسلو با استفاده از گاز اشک آور و سگهای تربیت شده ضد شورش فود با تظاهرکنندگان مقابله کرد. در این تظاهرات بیش از ۱۵ نفر دستگیر و به بازداشتگاه پلیس روانه شدند. ۱ پلیس مجروح و ۵ تن از تظاهرکنندگان در اثر ممله سگان به آنان به بیمارستان شهر اسلو منتقل شدند.

روز شنبه ۲۲ مارس تظاهرات ضد جنگ در اسلو با شرکت بیش از ۱۵۰۰۰ نفر برگزار شد. این تظاهرات از مجلس نروژ شروع و به سفارت آمریکا منتهی گشت. این تظاهرات اعتراضی که قرار بود تظاهراتی آرام باشد در عمل به صورت یک اعتراض فشنونت آمیز در آمد. فشم اعتراضی مردم با دادن شعارهایی علیه دولت بوش و بلر و دولتهایی که در این جنگ نابرابر و امپریالیستی شریک جرم هستند ، به وضوح مشخص بود. کودکان با ممل پلاکاردهایی که فواهان پایان جنگ و پایان کشتار کودکان و مردم بیگناه در فاورمیانه بودند در این تظاهرات شرکت کرده بودند.

مقابل سفارت آمریکا اعتراض مردم اوج گرفت به فصوص که پلیس با قرار دادن میله های آهنین در ۱۰۰ متری سفارت و سازماندهی انبوه پلیس ضد شورش از نزدیک شدن مردم به سفارت آمریکا جلوگیری می کرد. در مقابل سفارت، تظاهرکنندگان پرچم آمریکا را به آتش کشیدند. در این زمان که فشم مردم هر لمظه بیشتر می شد دو تن از کردهای عراقی و یکی از زنان تظاهرکننده که از فعالین چریکهای فدایی فلق بود از میله های آهنین گذشته و رودرروی پلیس فاشیستی قرار گرفته و با بالا بردن پلاکاردهای فود و شعار دادن بر علیه امریکا مدتی رودرروی پلیس



## گزارشی از تظاهرات ضدجنگ در لندن - کانادا

در ادامه ی اعتراضات گسترده و بین المللی ی توده های آگاه و مترقی ی جهان برعلیه جنگ ارتجاعی و غارتگرانه ی امپریالیسم آمریکا و انگلیس در عراق، در تاریخ ۱۲ آوریل ، شهر لندن در استان آنتاریو کانادا نیز ، همچون بسیاری دیگر از شهرهای بزرگ و کوچک جهان ، شاهد گردهمایی ی اعتراضی و تظاهرات خیابانی ی بخش های مختلف مردم برعلیه جنگ و سازماندهندگان آن ، بود.

این حرکت اعتراضی با گردهمایی در پارک مرکزی شهر و انجام چند سخنرانی ی کوتاه از سوی گروهها و انجمن های محلی آغاز و سپس با راهپیمایی در خیابان های اصلی شهر ، ادامه یافت. تظاهرکنندگان با حمل پلاکاردهای متعدد ، مخالفت خود را با سیاست جنگ افروزانة ی دولت های آمریکا و انگلیس ، اعلام نمودند. در میان جمعیت ، پرچم بزرگی که توسط هواداران چریکهای فدایی خلق ایران تهیه شده و روی آن به انگلیسی نوشته شده بود: "مرگ بر جنگ های امپریالیستی! زنده باد سوسیالیسم!" ، توجه بسیاری از عابرین و ماشین های در حال تردد در خیابان ها را به خود جلب کرده بود. در جریان این حرکت اعتراضی ، یکی از هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در پاسخ به سوال خبرنگار یکی از رادیوهای محلی شهر بیرامون سمت و سوی این جنگ ، به ماهیت امپریالیستی و اهداف ارتجاعی آن اشاره کرده و به طور فشرده با یادآوری سوابق ننگین و خونبار سیاست های امپریالیستی دولت آمریکا در سطح جهان ، بر این نکته تاکید نمود که دعاوی سازماندهندگان این جنگ در رابطه با "رهایی" ی مردم عراق از دست



دیکتاتوری و برقراری "دمکراسی" در این کشور ، چیزی جز تبلیغات دروغین جهت لاپوشانی اهداف پلیدشان در دست یابی به منابع نفت عراق و کنترل مستقیم و نظامی ی منطقه ی خاورمیانه ، نیست.

اعتراضات بین المللی مردم برعلیه جنگ ، یکبار دیگر بی اعتباری و عدم مشروعیت این جنگ از دید مردم را ، به نمایش گذاشت. بدون شک ، با هرچه بیشتر برملا شدن عمق و ابعاد سهمگین جنایات به عمل آمده از سوی امپریالیست های اشغالگر در عراق ، اهداف به غایت ارتجاعی و ظالمانه ی این جنگ نیز هرچه بیشتر بر جهانیان روشن خواهد شد و موج اعتراضات جهانی ادامه خواهد یافت. در این میان ، این وظیفه ی عناصر و نیروهای آگاه و انقلابی است که با حضور فعال و هرچه گسترده تر خود در اعتراضات عمومی مردم برعلیه جنگ ، این گونه حرکت های اعتراضی را رادیکالیزه نموده و برعلیه دشمن اصلی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان ؛ یعنی برعلیه نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان ، به حرکت درآورند.

**نابود باد جنگ های امپریالیستی! زنده باد آزادی! زنده باد انقلاب!**

گلوبالیزاسیون، پسمامدرنیته و ...  
(دنیاله مطلب از صفحه ۱۳)

بیاید برای یک لحظه هم که شده، تصاویر و شاخص های عصر "پسامدرن" و "گلوبالیزه شده" ی کنونی را با مضمون برخی از عبارات معروف "مانیفست کمونیست" - که مطمئنم در کنفرانس امروز بارها از آن نقل قول خواهد شد - مقایسه کنید. این عبارات شرایط کنونی و عصر ما را آن چنان موجز و رسا به تصویر می کشند که باور کنید همین فردا روزنامه ها می توانند به راحتی و با کمال میل (و البته با بعضی دستکاری های کوچک انشایی و ایده ژولوژیک) بیابند و نکاتی که مارکس در آن زمان در مورد "گلوبالیزاسیون" شرح داده؛ نکاتی نظیر این، که "انزوای محلی و ملی و تکیه بر محصولات تولیدی خودی" جای خود را به "به هم وابستگی ی سراسر جهانی ی ملل" می دهد و بین المللی شدن نظام سرمایه داری تمامی "دیوارهای چین را درهم می کوبد" و "دنیایی می آفریند همسان خود" و ... را بقاپند و از زبان خود منتشر کنند. حتی بحران اخیر آسیا را هم می توان در مانیفست دید، که پیشاپیش چنین ترسیم می شود: "جادوگری که دیگر به هیچ عنوان قادر به مهار قوایی که خود در عالم افسانه ای خویش احضار نموده است، نیست... تنها کافی است به بحران های اقتصادی ای که با تکرار مکرر و ادواری خود هستی و موجودیت کل جامعه بورژوایی را زیر سوال می برند، اشاره کنیم ... از دل این بحران ها مرضی مسری شایع می گردد که در سرتاسر ادوار تاریخی ماقبل آن، بعید و غیرممکن به نظر می رسید؛ یعنی مرض مسری اضافه تولید...".

به این گفته های مارکس توجه کنید و ببینید آیا تا به حال کسی بهتر از او "پسامدرنیسم" را به تصویر کشیده است؟

"انقلاب و دگرگونی ی دایمی در تولید، هرج و مرج بی وقفه در تمامی ی عرصه ها و شرایط

اجتماعی، بی ثباتی و آشفتگی ی بی پایان در جامعه... کلیه ی روابط و مناسبات کهنه، جامد و نیم بند اجتماعی... از میان برداشته می شوند، [و] همه آنها که تازه شکل گرفته اند نیز پیش از آن که پابگیرند، بسان اشیاء عتیقه به بایگانی سپرده می شوند. هر آن چه که نشانی از ثبات دارد به یکباره دود می شود و به هوا می رود...".

البته منظور آن نیست که عبارات فوق بیانگر خصوصیات عصر ما یا شرح حال مرحله ی خاصی از سرمایه داری می باشند، ایداً. این عبارات، در واقع، نه ویژگی های عصر ما یا خصوصیات دوران مشخصی از تاریخ نظام سرمایه داری را، بلکه اساساً خود نظام سرمایه داری و نظام سرمایه داری به طور عام را، به تصویر می کشند.

و اگر این گفته های مارکس (در وصف خصیصه های عمومی ی نظام سرمایه داری) در عین حال خصوصیات اساسی دوران ما را نیز با یک چنین دقت اعجاب آوری و به اشکالی این چنین موجز و آشنا برای ما ترسیم می نمایند، این مطلب در اینجا چه چیزی را (در مورد "دگرگونی ها ی تاریخی" ی ادعایی روشنفکران چپ) به ما نشان می دهد و گویای کدام واقعیت است؟ بنابر این، یک نکته را باید روشن ساخت و آن این که: در اینجا مساله بر سر این یا آن مرحله ی تاریخی خاص در نظام سرمایه داری نیست، بلکه مساله بر سر قوانین حاکم بر حرکت این نظام و منطق سیستماتیکی است که از همان آغاز، بر روند تغییر و تحولات نظام سرمایه داری حکمفرما بوده و می باشد. طبیعتاً این بدان معنا نیست که سرمایه داری آغاز قرن بیست و یکم درست همان است که در قرن نوزده، بود. بلکه برعکس، منظور آن است که نظام سرمایه داری مدام و به طور بی وقفه در حال تغییر و تحول می باشد اما تغییر و تحول دایمی ی این نظام، از همان آغاز امر و کماکان بر پایه منطق قابل فهم و حاکم بر حرکت آن، مبتنی بوده و می باشد. منطقی که هم در روند توسعه ی جهانی این نظام و هم در جریان هرج و مرج دایمی در تمامی عرصه های اجتماعی متبلور گردیده و نمود پیدا می کند.

با توجه به این واقعیت، اکنون این سوال مطرح می گردد که پس چرا این همه از روشنفکران چپ سعی می کنند که گلوبالیزاسیون را - نه به عنوان بخشی از یک پروسه عمومی - بلکه به مثابه یک "دگرگونی و تحول تاریخی و دورانساز" مطرح نموده و قلمداد نمایند؟ نیز آن که چرا آنها اصرار دارند که با این مطلب نه به عنوان گرایشی عمومی از روند تغییر و تحول نظام سرمایه داری - که از همان ابتدا ریشه در منطق سیستماتیک این نظام داشته و دارد - بلکه به مثابه مرحله ای خاص و منحصر بفرد از تاریخی منقطع و مرحله بندی شده، برخورد نمایند؟

بدون شک پاسخ به این سوال، غامض و پیچیده است. اما یک بخش عمده از آن مسلماً جنبه ی سیاسی داشته و خود این پاسخ سیاسی نیز ریشه های تاریخی ی مشخص دارد. پر واضح است که این تنها شرایط کنونی نیست که به فرهنگ غالب در بین آکادمیسین های چپ شکل می بخشد بلکه تجارب تاریخی ی نسلی که بر این فرهنگ مسلط می باشد نیز در این میان نقشی تعیین کننده ایفاء می نمایند. ما همچنان در چهارچوب فرهنگ آکادمیکی بسر می بریم که عمدتاً تحت تاثیر و توسط نسلی شکل گرفته است که در محیط سیاسی و روشنفکری دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی رشد کرده بود. البته همه کسانی که این روزها از [وقوع] تغییر و تحولات تاریخی صحبت می کنند به این نسل تعلق ندارند، اما به اعتقاد من این نوع نگرش (یعنی نگرشی که شرایط کنونی را یک چرخش تاریخی و دورانساز تلقی می کند) در کل فرهنگ آکادمیک چپ شیوع پیدا کرده و رواج یافته است.

خب، ببینیم ویژگی های دهه ی ۵۰ و ۶۰ چه بود؟ اولین چیزی که به ذهن خطور می کند، مسلماً خمیرمایه ی چپ دهه ۶۰ می باشد. و یکی از دلایل روشن وضعیت کنونی چپ آن دهه هم دقیقاً به مساله شکست و ناکامی نهایی ی همین نسل مربوط گردیده و از آن ناشی می شود. اما منظور از این شکست، دقیقاً کدام شکست است؟

باشد. مطمئناً این تحول تاریخی در فاصله بین این عصر و دوران قبل از آن، روی داد. مسلماً آن نسل قبلی (نسل قبل از عصر طلایی) تجارب متفاوت و حساسی را از سر گذرانده بود؛ تجربه ی "رکود اقتصادی عظیم" دهه ۲۰ و ۳۰ و تجربه ی جنگ جهانی دوم. در حقیقت، تجربه عمده آنان از نظام سرمایه داری و آن چه که آنان آن را شرایط طبیعی و معمولی نظام سرمایه داری تلقی می کردند، همانا بحران اقتصادی و جنگ بود.

خب، نسل بعد از جنگ چی؟ درک عمومی آنها چه بود؟ آنها سرمایه داری را چطور می دیدند؟ چندی قبل مقاله ای می خواندم نوشته ی یکی از عناصر رادیکال دهه ۶۰ در انگلستان که هنوز هم در طیف چپ باقی مانده است. او در این نوشته عنوان می کرد که بیشتر عناصر رادیکال آن دهه در واقع "کینزی های درخفا" (closet Keynesians) بودند. منظور او این بود که لفاظی های انقلابی ی خیلی ها در آن ایام واقعا برای انقلاب و برقراری سوسیالیسم نبود. بلکه برای تحقق بخشیدن به وعده و وعیدهای داده شده پس از جنگ جهانی دوم انجام می گرفت و مبتنی بر این تصور بود که سرمایه داری دولت رفاه برقرار و پابرجا خواهد ماند. ولی نسل دهه ۶۰ آمال و آرزوهای زیادی در سر پروراند و به امکان تحولاتی بس عظیم دل بسته بود.

به نظر او، آن چه که امروز باعث کرحتی و دلسردی طیف چپ می گردد نه پایان یافتن و منتفی شدن کمونیسم بلکه پایان یافتن و نابودی آن آمال و آرزوهاست. و به عبارت دیگر، وضعیتی که چپ امروز بدان دچار گردیده ناشی از آن نیست که این چپ با سرمایه داری وارد مصالحه شده چون که سوسیالیسم را (درست یا نادرست) با تجارب شکست خورده کمونیسم، همسان می داند. برعکس، گیر قضیه درست اینجاست که این چپ، سوسیالیسم را با آزمون شکست خورده و نافرجام یک سرمایه داری نسبتاً انسانی، مترادف می دانند.

البته اینجا او در چهارچوب اوضاع مشخص انگلستان و وعده و وعیدهای داده شده به مردم این کشور پس از پایان جنگ جهانی که با قول و قرارهای داده شده به توده ها در امریکا فرق داشت، صحبت می کرد. چرا که بالاخره نسل دهه ۶۰ در انگلستان می توانست خیل عظیم طبقه کارگر از جنگ برگشته ای را به خاطر بیاورد که پس از بازگشت توانسته بود دولت "حزب کار" را در این کشور بر مسند قدرت بنشاند و همچنین آن که بسیاری از این کارگران آمال و انتظاراتی واقعا انقلابی نیز در سر داشتند. ولی به هر حال، عنوان کردن این نکات در مورد شرایط دهه ۶۰ در انگلستان مرا به این سوال واداشت که برآستی آیا می توان همین مطالب را درباره امریکای دهه ۶۰ هم مطرح کرد یا خیر؟

در رابطه با این موضوع باید گفت که یکسری تفاوت های مهم در این میان وجود دارد، آن هم نه فقط از نقطه نظر جنبش های کارگری این دو کشور. برای نمونه آن که، خیلی از محصلین و دانشجویان رادیکال در امریکا و شاید بتوان گفت بیشتر آنها، و همین طور حتی برخی از کسانی که خود را سوسیالیست می خواندند، در واقع، اصلاً به مساله اقتصاد سرمایه داری توجه نداشتند. نه از نوع "کینزی" و نه از هیچ نوع دیگر آن. آری، شکی نیست که در محکوم کردن موسسات عظیم اقتصادی و دولت، در آن ایام امری بود رایج. اما برای بسیاری از کسانی که در جریان مبارزات جنبش برابری طلبی حقوق مدنی یا جنبش ضدجنگ (ویتنام) شرکت داشتند، مساله عمده و هم و غم اصلی، واقعا نقد و حمله به اقتصاد سرمایه داری، نبود. البته در این بین، گروه های ضدامپریالیست و فعالین جنبش رهایی بخش سیاهان هم بودند که مواضعی لنینیستی و مائوئیستی نسبت به مسایل داشتند و در اینجا استثناء بشمار می روند - هرچند که به اعتقاد من، این گروه ها نیز در ارتباط با درک و فهم نظام سرمایه داری دچار یکسری گره های ذهنی ی مشخص بودند که این خود، حکایت دیگری است. در هر حال، حتی بعضی مواضع خیلی رادیکال ضدراسیستی و ضدامپریالیستی آن زمان هم الزاماً ضدسرمایه داری نبود. از زاویه ای که مردم به

ببینید، نمی توان تظاهر کرد که فرهنگ غالب در دهه ۶۰ تحت رهبری سوسیالیست های انقلابی قرار داشت. دست کم به طور مسلم در امریکا چنین نبود. نیز نمی توان ادعا کرد که این سوسیالیست های انقلابی بودند که در شکل بخشیدن به فرهنگ آکادمیک غالب در دهه ۹۰ نقشی اساسی داشتند. صرف نظر از این که ما کمونیسم نوع شوروی را چه ارزیابی کنیم و نیز صرف نظر از این که فروپاشی این سیستم را نشانی بر شکست و یا مرگ نوعی بختک تلقی کنیم، صرفاً با گفتن این که فرهنگ کنونی چپ محصول شکست سوسیالیسم - چه قبل و چه بعد از فروپاشی - می باشد نیز چیز زیادی را نمی توان توضیح داد. خب، بنابر این، در مورد چپ دهه ۶۰ به طور کلی چه می توان گفت تا با آن بتوان اوضاع کنونی خود را توضیح داد؟

اجازه بدید توجه خود را مشخصاً به اوضاع در امریکا معطوف سازیم. نه به این خاطر که اهمیت ماه مه ۱۹۶۸ در اروپا یا رادیکالیسم دهه ۶۰ در سایر کشورها را نادیده می گیریم بلکه به این خاطر که گرایشات کنونی ای که در اینجا از آنها صحبت می کنیم، حتی موقعی هم که عمیقاً به صاحب نظران فلسفی فرانسه تکیه می نمایند، باز به وضوح و به طور گسترده در امریکا ابراز وجود می نمایند. به طور قطع، کسانی که این نوشته را می خوانند می بایست با توجه به شرایط خاص و تجارب مشخص کشور خود در این باره قضاوت نمایند. اما به اعتقاد من بسیاری از نکاتی که در اینجا در مورد چپ امریکا عنوان می شود، صرف نظر از ویژگی های سیاسی و ایده تئولوژیک موجود در این کشور و به طور کلی، در مورد سایر ممالک نیز صدق می کنند.

نسل دهه ۶۰ به ویژه در امریکا در شرایطی پرورش یافت که بسیاری آن را "عصر طلایی" می نامند. و اگر در سراسر قرن بیستم یک دگرگونی و تحول تاریخی ی واقعی وجود داشته



آنها (دگرگونی نظام - م) نداشت بلکه به ابعاد مخالفت و ضدیتی برمی گشت که از سوی نظام در مقابله با حتی پیش پا افتاده ترین خواسته های آنان به عمل می آمد. شکی نیست که در این دوره، دست آوردهای مهمی به وجود آمد. اما با همه اینها، با توجه به خصلت های (ارتجاعی - م) نظام سرمایه داری، اوضاع دنیا چندان بهتر نشد. اتفاقا مدت کوتاهی بعد، با پایان گرفتن و افول دوران رونق اقتصادی پس از جنگ و آغاز حملات انتقام جویانه ی نظام برعلیه توده ها، اوضاع از خیلی جهات بدتر شد و وخاومت پیدا کرد.

بنابر این، منظور من اینجا حکایت یک یأس تاریخی است. یأسی تاریخی که برای بسیاری افراد به مفهوم یأس و ناامیدی از امکان برقراری یک سرمایه داری انسانی بود. نکته ای که می خواهم بگویم این است که: در اینجا ما با نسلی روبرو هستیم که برای او - بنابر شرایطی که در آن بسر می برد، بیش از هر نسل دیگری قبل از آن و مطمئنا بیش از نسلی که در دهه ی ۳۰ پرورش یافته بود - دلیل وجود داشت که به نظام سرمایه داری و قابلیت های آن باور داشته باشد. این نسل، در همان حال، دلایل مشخص و علل تاریخی ی خاص خود را نیز برای مایوس و ناامید شدن، داشت. به عبارت دیگر، مردم به نوعی، به همان اندازه با موفقیت هاشان به یأس و سرخوردگی کشانده شدند که با ناکامی هاشان.

اینجا یک نکته ی دیگر هم مطرح است و آن این که، بسیاری از افراد آن نسل به ویژه در امریکا، دیگر به این باور نداشتند که طبقه کارگر عامل تغییر و تحول است. این مطلب به درجات مختلف در جاهای دیگر هم صدق می کرد ولی در امریکا این موضوع از برجستگی خاصی برخوردار بود تا آن حد که حتی چپ های سوسیالیست هم متقاعد شده بودند که مصرف گرایی باعث خریدار شدن (انحراف و فساد - م) طبقه کارگر گردیده است. احتمالا محکم ترین میراث فکری این گرایش، آثار و نوشته های دانشجویان و روشنفکرانی است که بر آنان مشتبته شده بود که خود آنها؛ یعنی دانشجویان و روشنفکران می توانند نقش تاریخساز و تاریخی طبقه کارگر را به عهده بگیرند. و این موضوعی بود که آن احساس یأس و سرخوردگی را در میان برخی افراد دامن می زد. چرا که بلاخره، اگر قرار بود دانشجویان و روشنفکران نقش عامل انقلاب را ایفاء نمایند، آن وقت گناه شکست و ناکام ماندن انقلاب نیز به گردن کس دیگری جز خود آنها (یعنی دانشجویان و روشنفکران) نبود. اما بعضی های دیگر، درس متفاوتی از این ناکامی تاریخی می گرفتند و آن این که، به جای احساس سرخوردگی صرف، به نوعی ادا و اطوار گستاخانه؛ یعنی به شکل عجیب و غریبی از شکست و سرخوردگی توأم با فیس و افاده مفرط روشنفکرانه روی آورده و استحاله پیدا کردند. به این معنا که در عین دست کشیدن از مبارزه برای هرگونه دگرگونی ی اجتماعی، امر "انقلاب" را به حوزه نظری و آکادمیک صرف؛ به حوزه مباحث سیاسی کتب دانشگاهی تقلیل داده و ساختارشکنی و "قهرزدایی" ی پسامدرنیستی را جایگزین انقلاب اجتماعی نمودند.

به هر صورت، چه این چپ نهایتا به "گلوبالیزاسیون" یا "TINA" (There Is No Alternative) = هیچ آلترناتیوی وجود ندارد) روی آورد، چه به "پسامدرنیسم" و "قهرزدایی" ی آکادمیک، یا به هر راه دیگری که پناه برد، واقعیت امر آن است که این نسل از چپ احتمالا نخستین نسلی بود که برعلیه ناتوانی ها و محدودیت های واقعی نظام سرمایه داری بپا می خاست. این نسل احتمالا اولین نسلی بود که در عین حال، هم یک سرمایه داری نسبتا موفق را تجربه می کرد و هم با وضعیتی روبرو می شد که حتی موفق ترین شکل سرمایه داری نیز قادر به جذب و هضم و تحمل آن نبود.

در یک چنین شرایطی و در عکس العمل در قبال آن بیداری تکان دهنده، دو راه عمده در مقابل این نسل وجود داشت. یا به عبارت دیگر، این شرایط برای بعضی ها بیش از دیگران یک بیداری تکان دهنده به شمار می آمد. برخی ممکن بود از همان ابتدا بگویند که سرمایه داری هرگز نمی توانست دنیای بهتری که نسل دهه ی ۶۰ توقع

سرمایه داری نگاه می کردند، خیلی ها احتمالا بیش از آن که به نابودی این نظام بیندیشند، به سهم و دخیل ساختن اقبال و گروه های محروم جامعه در دل همین نظام، فکر می کردند. بنابر این، غیرمنصفانه نخواهد بود اگر بگوییم که اینان به نوعی همان "کینزی های در خفا" و یا سوسیال دمکرات هایی از خود بی خبر بودند (البته از آنجا که در امریکا هرگز واقعا یک سوسیال دمکراسی یا دولت رفاه به مفهوم اروپایی آن وجود نداشته است، بنابر این ظهور یک چنین پدیده ای در این کشور به واقع می توانست تحول مهمی را در جامعه امریکا شکل دهد). در هر حال، فکر می کنم این حقیقت داشته باشد که بزرگترین آرزوی بسیاری از رادیکال های هم نسل من، این بود که به نوعی سرمایه داری نسبتا انسانی و دمکرات (که نژادپرست و امپریالیست نباشد اما به طور کل سرمایه داری باشد) دست پیدا کند.

ولی قضیه پیچیده تر از اینهاست. به این معنی که حتی با وجود آن که آمال "انقلابی" ی بسیاری از فعالین جنبش دانشجویی در چهارچوب نظام سرمایه داری خلاصه می شد، اما هنوز موانع عظیمی در مقابل خواسته هایی که اینان از سرمایه داری طلب می کردند، وجود داشت. و صرف نظر از این که ضدسرمایه داری بودند یا نه، به هر حال آنها برعلیه قوای سهمگینی چون راسیسم و از آن هم فراتر برعلیه سیاست های دوران جنگ سرد بپاخاسته بودند. و اگر دقیق تر بگوییم، هرچه باشد آنها بعضا و به اشکالی بسیار مهیج، برعلیه قدرت قداره دولت بپاخاسته بودند. از این رو، باید خاطر نشان ساخت که بین آن چه که اینان به دست آوردند و هزینه ای که باید برای کسب آن می پرداختند، نوعی عدم موازنه وجود داشت.

به عبارت دیگر، این که دهه ۶۰ برای بعضی ها همچون مقطعی انقلابی به نظر می رسید، احتمالا ربط چندانی به ابعاد و دامنه ی اهداف انتقالی



گلوبالیزاسیون یا پسامدرنیسم بگذارند، اما در واقعیت امر این همان سرمایه داری بود که ظاهراً در سال ۱۹۷۲ و یا حوالی آن ایام تازه برای آنها حلول پیدا کرد و دسته آخر هم همه امید و آرزوهای آنان را بریاد داد. حالا، برعکس، فرض کنید که هرچند همواره از وجود دولت رفاه و سایر دستاوردهایی که با مبارزات توده ای مردم در چهارچوب نظام سرمایه داری به دست آمده حمایت می کرده اید، اما همیشه نسبت به بقاء و دوام سرمایه داری با یک چهره انسانی شک و تردید داشته اید. فرض کنید، همیشه نسبت به قابلیت و ظرفیت نظام سرمایه داری در حفظ و ابقاء یک نظم اجتماعی و دموکراتیک و انسانی تردید داشته اید. فرض کنید، که همواره معتقد بوده اید که سوسیال دموکراسی مقطعی گذرا و کم دوام از تاریخ سرمایه داری و این مقطع نه حاصل توسعه ی سرمایه داری بلکه وابسته به و محصول یکسری شرایط تاریخی بسیار مشخص و گذرا، بوده است. فرض کنید، که همواره بر این باور بوده اید که انگیزه های کاپیتالیستی ی انباشت سرمایه و به حداکثر رساندن سود، موانع و محدودیت های سفت و سختی در برابر دموکراسی، عدالت اجتماعی، حفظ محیط زیست و غیره در جامعه، به وجود آورده و می آورد. آن وقت، تغییر و تحولات کنونی، دیگر برایتان نه همچون تغییر بنیادین منطق نظام سرمایه داری بلکه دقیقاً عین آن؛ یعنی به عنوان منطق عام و همیشگی ی این نظام، جلوه گر گردیده و معنی خواهد داد. مسلماً در این حالت، هرچند که به تغییرات متعددی که در جریان روند توسعه ی سرمایه داری روی داده، واقف خواهید بود، اما دیگر علتی برای این نمی بینید که تحولات اخیر را به مثابه یک دگرگونی و تحول عظیم تاریخی و منحصر بفرد تلقی کنید.

شکی نیست که نظام سرمایه داری امروزه به مراتب فراگیرتر و جهانی تر، بلامنزاع تر، خالص تر و غیربزرگ شده تر از هر زمان دیگر می باشد. اما فراگیرتر شدن نظام سرمایه داری، بسته به نوع نگرش و زاویه ی دید افراد، می تواند مفاهیم متفاوتی داشته باشد. به این معنا که، مثلاً از زاویه ی دید کسانی که گلوبالیزاسیون را یک تحول تاریخی ی دورانساز تعبیر می کنند، جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) مفهومی جز پیروزی سرمایه داری ندارد. حال آن که، از نقطه نظر کسانی که این مقوله را همچون یک روند تاریخی در نظر می گیرند، گلوبالیزاسیون همان مفهومی را در بر میگیرد که مارکس قبلاً آن را بررسی کرده بود؛ یعنی تناقضات بنیادین نظام؛ یعنی منطق تناقض آلود توسعه ی نظام سرمایه داری. از این دیدگاه، روند گلوبالیزاسیون خود بر این نظر و پیش بینی مارکس صحنه می گذارد که: هرگونه تلاش جهت غلبه بر بحران نظام سرمایه داری، راه را برای بروز بحران های مخرب هرچه بیشتر بعدی، هموار ساخته و امکان جلوگیری از بروز بحران های آتی را محدود نموده و تقلیل می دهد. تناقضات نظام سرمایه داری، خود را دایماً به اشکالی تازه و تشدیدشده، نشان می دهند. دقیقاً به این دلیل که راه ها و شیوه های قبلی ی برون رفتن از این بحران ها، همان طور که مارکس خاطر نشان ساخت، کمتر و کمتر قابل حصول و دست یافتنی می گردند؛ یا به عبارت دیگر، سرمایه داری آن چنان فراگیر شده که دیگر راه، یا جایی، برای برون رفت آن باقی نمانده است.

برای مثال، سرمایه داری قبلاً خود را با پیشروی بیرونی؛ یعنی از طریق توسعه ی امپریالیستی از بحران رهایی می بخشید. اما امروزه، در شرایطی که این نظام عملاً جهانی و فراگیر شده، اشکال قدیمی ی امپریالیسم؛ یعنی توسعه استعماری با استفاده از نیروی نظامی، کمتر امکانپذیر می باشد. حال آن که، اشکال نوین امپریالیسم؛ یعنی اعمال سلطه مالی، تردستی در بازارهای جهانی، تولید بدهکاری اقتصادی و غیره، هرچه عمیق تر در بطن منطق بازار سرمایه داری ریشه دوانده و از همین رو، این بازارهای سرمایه داری بیش از پیش در معرض تناقض دایمی و سیستماتیک درونی خود، قرار گرفته اند.

فراگیر و جهانی شدن سرمایه داری، در حقیقت به این معناست که تعداد هرچه بیشتری از اقتصادهای مبتنی بر سرمایه داری به عرصه ی رقابت جهانی وارد گردیده، گروه های عمده ی اقتصادی تقریباً تا سرحد خودکشی به صادرات تکیه نموده و رقبای هرچه بیشتری، در درون یک بازار جهانی ی واحد و مشترک و برای این بازار، تولید

داشت را به ارمغان بیاورد. اما برخی دیگر ممکن بود بگویند که: سرمایه داری اکنون دیگر قادر نیست آن چه را که قبلاً می توانست، عملی سازد. و دلیل آن هم این که، در این میان، یک دگرگونی و تحول تاریخی و دورانساز صورت گرفته؛ تحولی که منطق بنیادین نظام سرمایه داری را بنیاداً دگرگون ساخته است.

بر بستر یک چنین شرایطی، اکنون درک علل جذابیت اصطلاح کذایی "دگرگونی و تحول تاریخی" و زبانی که مدعیان آن به کار می برند، چندان دشوار نخواهد بود. به این صورت که، فرض کنید قبلاً این طور فکر می کرده اید که برقراری یک سرمایه داری انسانی امری امکان پذیر و امکانی واقعی و عملی بوده است. این مطلب حتی شاید برایتان همچون حاصل اجتناب ناپذیر رشد و توسعه سرمایه داری به نظر آمده باشد که تنها نیازمند قدری همت و همیاری از سوی مبارزات توده ای مردم بوده است. آن وقت مسلماً هم طبیعی است که به جای اعتراف به این که امید و آرزوهای قبلی تان از همان آغاز غیر واقعی بوده، بیاید و ادعا کنید که یک دگرگونی و تحول تاریخی روی داده و مرحله نوینی به وجود آمده و لذا چیزهایی که قبلاً امکان پذیر بودند، اکنون دیگر غیرممکن گردیده اند. به این ترتیب و به طور مشخص، مقوله ای نظیر گلوبالیزاسیون که چیزی نیست جز روند تاریخی ی دیرپایی که در واقع از همان آغاز ریشه در دینامیزم های اساسی و بنیادین نظام سرمایه داری داشته است، به یک مرحله ی تاریخی نوین برایتان مبدل میگردد؛ مرحله ای نوین با منطق کاپیتالیستی ی کاملاً متفاوت و نو.

اصلاً انگار که برخی افراد خود نظام سرمایه داری را برای اولین بار کشف کرده اند! آن چه که اینها آن را یک مرحله تاریخی نوین می خوانند، ای بسا همان منطق بنیادین سرمایه داری است که خود را بعد از مقطع استثنائی و غیرعادی رونق اقتصادی پس از جنگ جهانی تثبیت می نماید. آنها شاید اسم آن را

باشد. و دوم این که، ای بسا امروز اعتلای یک جنبش سوسیالیستی، نه کمتر بلکه حتی بیش از گذشته موضوعیت داشته و امکان پذیر باشد.



## کشتار مردم بیگناه عراق.

### جلوه ای از جنایات امپریالیسم!



کشتار وحشیانه توده های تحت ستم عراق توسط نیروهای اشغالگر امریکایی - انگلیسی، زیر نام عملیات "آزادی عراق" با شدت تمام ادامه دارد. ظرف روزهای اخیر و در جریان حملات سبعانه هوایی و زمینی، هزاران تن بمب و موشک های هدایت شونده و راکت و گلوله بر سر توده های گرسنه و تحت ستم در شهرها و روستاهای عراق فروریخته که در جریان آن صدها تن از افراد غیرنظامی کشته و مجروح شده و خانه و کاشانه بسیاری از مردم زحمتکش بر سر آنها خراب شده است. قاتلین و مزدوران امپریالیسم، شیخ مرگ و نیستی را بر فراز تمامی شهرها و روستاهای عراق به حرکت در آورده اند. به گزارش خبرگزاریهای بین المللی تنها در ظرف سه روز گذشته در نتیجه دو حمله جداگانه به بازار در شهر بغداد، حداقل ۷۰ تن از مردم بیگناه و منجمله کودکان و زنان تکه تکه شده و یا اجساد غرق در خون آنها در زیر آوار مدفون گشته است. در این حملات صدها تن دیگر زخمی شده اند.

برغم این جنایات آشکار، امپریالیست ها رذیلانه ادعا می کنند که حملات مخوف آنها، نابودی "هدفهای نظامی" و "استراتژیک" دولت عراق و نه هدفهای غیرنظامی را دنبال می کند. این ادعاهای فریبکارانه در حالی عنوان می گردند که اخبار هولناک و صحنه های تکان دهنده ویرانی های ناشی از حملات ۲۴ ساعته اشغالگران امریکایی - انگلیسی به مناطق مسکونی و غیرنظامی، به طور بی وقفه در برابر انظار نگران مردم در سراسر جهان به نمایش در می آید.

کشتار مردم عراق در جریان بمبارانها و موشک بارانهای مخوف و ویرانگر، جلوه بارزی از ماهیت ارتجاعی جنگ کنونی و اهداف ضدخلقی سازماندهندگان آن یعنی امپریالیسم امریکا و سایر همدستان جنایتکارش را آشکار می سازد. این جنایات نشان می دهند که حمله برای اشغال عراق، به منظور "آزادی" مردم از دست حکومت جلاذ عراق و یا برای نیل به "دمکراسی" و یا جلوگیری از "خونریزی" و "برقراری صلح" و "آرامش" برای خلقهای منطقه نبوده و نیست. جنگ کنونی جنگی به غایت ضدخلقی و غارتگرانه بوده و مشاهده دستان تا مرفق به خون آغشته سازماندهندگان آن نشان می دهد که تحقق اهداف جهانخواارانه امپریالیست ها جز با کشتار مردم بیگناه و ویران کردن حیات و هستی کارگران و خلقهای تحت ستم و منجمله مردم رنج دیده عراق امکان پذیر نیست.

به اعتبار حقیقت فوق است که تمامی نیروهای مترقی و آزادیخواه باید با هر آنچه که در توان دارند جنایات متجاوزین در جنگ کنونی را افشا کرده و قصاصی مردم عراق توسط نیروهای امریکایی - انگلیسی را محکوم کنند.

مرگ بر جنگ های امپریالیستی!

نگ و نفرت بر امپریالیست های جنگ افروز!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۹ مارچ ۲۰۰۳ - ۹ فروردین ۱۳۸۲

می کنند. در همان حال، همین رقبا، برای "قابل رقابت ساختن" خود، قدرت خرید همان مصرف کنندگانی که خود این ها برای دستیابی بدانان با هم رقابت می کنند را، محدود ساخته و به صلابه می کشند. و به جای خلق و تولید ارزش های مصرفی (مورد نیاز و مفید به حال جامعه - م)، ثروت های کاذب و قلابی در میان قیل و قال بازار بورس بی ربط و بیگانه با واقعیات، برق آسا بر می خورند و دست به دست می شوند. امروزه چگونگی تامین حداکثر سودآوری برای سرمایه، کمتر و کمتر به رشد مطلق اقتصادی یا توسعه و پیشروی بیرونی، و بیشتر و بیشتر به بازتوزیع ثروت اجتماعی و تعمیق و گسترش اختلاف (طبقاتی - م) میان فقیر و غنی، هم در درون دول ملی و هم در بین آنان، بستگی پیدا کرده است. از سوی دیگر و در همان حال، جنبش های کارگری در افسی نقاط جهان ابراز وجود کرده و اعتراضات خیابانی بر علیه نئولیبرالیسم و گلوبالیزاسیون، از کانادا و مکزیک گرفته تا فرانسه و کره جنوبی، همه جا عرض اندام می نمایند.

جان کلام آن که، تغییر و تحولات کنونی نه یک چرخش و دگرگونی تاریخی بلکه گوشه ای از یک روند درازمدت یعنی روند تغییر و توسعه نظام سرمایه داری را به نمایش گذاشته و نمودار می سازند. این روند، امروز به همان اندازه حقیقی و واقعی است که همیشه بوده است. در حقیقت، آن چه مردم آن را گلوبالیزاسیون می خوانند، با همه ی تناقض روشن و روبه رشد موجود در آن، ای بسا جنبش سیاسی ضدسرمایه داری ای را در دل جامعه به راه اندازد که نه کمتر بلکه بیش از گذشته، امکان وجود و بروز آن در جامعه مهیا بوده و می باشد.

نتیجتا آن که، تناقضات توسعه ی نظام سرمایه داری بیانگر دو مطلب می باشد. نخست، و باز آن که، یک سرمایه داری حقیقتا دمکراتیک و انسانی هرگز عملی و قابل دوام نبوده و نمی

## برای کودکان عراق

بر گونه های کوچک تو ؛ ای کودک دل‌بند من

بر گونه های تو ؛ ای آفتاب جوان

این زخم ها

زخم جوان بی بهار بشر

این زخم ها

آثار پر م جوان وارونه ی انسان است که می بینم.

بر گونه های تو

بر سرخ گونه های تو

این فنده نیست که جاری است ؛ نه ،

این فنده نیست ،

این ریشه های هول آور درد است

این زبه های وحشت مرگ است که می بینم.

بر گونه های تو

بر سوخته گونه های بیگانه تو

این تاول ها

ارمغان "نایبان دروغین جان جوان"

این اشک ها

گواه ظلم و جور فرعونیان زمان است که می بینم.

بر گونه های من اما

بر گونه های ما

سیلی ز اشک ششم مادران زمین است روان

بر گونه های من اما

بر گونه های ما

برقی ز ششم فون پدران جوان است که می بینم روان.

آری ، آری

در دل دلگیر و درد آلود این فون داستان

در غریب آباد این کونه جوان ظالمان

نیز آثاری

از بیداری ویدان و

از ویدان بیدار جوان می بینم.



## اعتراض بر علیه جنایات

## امریکا و انگلیس در عراق را گسترش دهیم!

نیروهای مبارز و انقلابی!

تهاجم وحشیانه امریکا و انگلیس به عراق بار دیگر آتش جنگی به غایت ارتجاعی و غیرعادلانه را در خاورمیانه شعله ور ساخته است. به گزارش خبرگزاری های مختلف در این فاصله مناطق مسکونی و تأسیسات عمومی با بی شرمی تمام آماج بمبارانهای امریکا و انگلیس قرار گرفته و هر روز صدها تن بمب بر سر مردم عراق فرو ریخته می شود. تاکنون در طی این بمبارانها هزاران نفر از مردم عراق کشته و مجروح شده اند که شامل تعداد زیادی کودک و زن و مرد سالخورده می باشد. در همین حال ، اهالی شهرهایی که مورد حمله قرار گرفته اند از بی آبی و بی غذائی در رنج اند و خطر قحطی و مرگ بر اثر گرسنگی و تشنگی آنها را تهدید می کند.

امپریالیسم امریکا و انگلیس ادعا می کنند که جهت آزادی مردم عراق از شر دیکتاتوری حاکم بر این کشور که به سلاح های کشتار جمعی مسلح است به این لشکرکشی مبادرت کرده اند ، اما واقعیت این است که حمله به عراق نه جهت آزادی مردم ستمدیده این کشور بلکه در چارچوب استراتژی ای سازمان یافته که بر اساس آن امریکا قصد دارد با حضور مستقیم در منطقه ، تسلط خود بر منابع انرژی و بازار عراق را گسترش داده و به این وسیله ، هم بر بحران های اقتصادی خود فائق آید و هم شرایط را برای سروری خود بر سراسر جهان سرمایه داری هر چه بیشتر مهیا نماید. بنابر این ، از آنجا که تهاجم به عراق در جهت منافع و مصالح امپریالیسم امریکا و برخی متحدینش سازمان یافته است ، جز فقر و فلاکت و دربدری و مرگ و نیستی و تحت سلطه گی نتیجه دیگری برای مردم عراق در بر ندارد. واقعیت این است که ادعای آزادی مردم عراق از شر دیکتاتوری حاکم تنها دستاویزی است جهت لاپوشانی اهداف رذیلانه امریکا و انگلیس در این جنگ. هدف آنها چپاول هر چه بیشتر مردم عراق است و به همین دلیل است که هنوز جنگ پایان نیافته کفتارهای امریکائی و انگلیسی بر سر سهمی که در به اصطلاح بازسازی عراق به آنها خواهد رسید ، به همدیگر دندان نشان می دهند.

اهداف و سیاست های ارتجاعی امریکا و انگلیس در حمله به عراق آن چنان آشکار است که حتی پیش از آغاز جنگ میلیونها نفر بر علیه آن به خیابانها ریخته و آن را به عنوان جنگی غیرعادلانه و ارتجاعی محکوم نمودند. امروز نیز که بیش از دو هفته از آغاز جنگ می گذرد ، روزی نبوده است که مردم جهان در این با آن کشور بر علیه این جنایت امپریالیستی به اعتراض برنخاسته باشند. در ماه جاری ، ۱۲ اپریل ، نیز اعتراضات و تظاهرات سراسری در اروپا و امریکا تدارک دیده شده است که بدین وسیله ما همه نیروهای انقلابی را به شرکت هر چه فعال تر در آن فرا می خوانیم.

مرگ بر امپریالیسم!

نابود باد جنگ های امپریالیستی!

حق تعیین سرنوشت حق مسلم خلقهاست!

زنده باد آزادی! زنده باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک های فدائی خلق ایران - ۱۹ فروردین ۱۳۸۲ - ۸ اپریل ۲۰۰۳



## کارگران کارخانه چیت سازی بهشهر دست به اعتراض زدند!

ما ضمن حمایت قاطع از حقوق برحق کارگران کارخانه چیت سازی بهشهر، سرکوب کارگران و زحمتکشان توسط دولت جنایتکار جمهوری اسلامی که در حمایت از صاحبان کارخانه مذکور صورت می گیرد را محکوم می کنیم.

برقرار باد اتحاد همه کارگران و زحمتکشان!

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۰ فروردین ماه ۱۳۸۲

از صبح روز ۱۹ فروردین ماه کارگران کارخانه چیت سازی بهشهر در اعتراض به عدم پرداخت ماه ها حقوق عقب افتاده خود دست از کار کشیده و در محوطه کارخانه با سر دادن شعارهایی علیه مدیران کارخانه، خواستار احقاق حقوق خود شدند.

از آنجایی که هیچیک از دست اندرکاران کارخانه مذکور وقعی به خواسته های آنان ننهادند، کارگران در روز ۲۰ فروردین ماه از محیط کارخانه چیت سازی خارج شده و با راهپیمایی به سمت بلوار مرکزی این شهر، تمامی جاده های اصلی بهشهر را مسدود کردند.

قوای سرکوبگر جمهوری اسلامی در میدان مرکزی شهر به کارگران هجوم برده و آنان را مورد ضرب و شتم قرار دادند، اما کارگران با سردادن شعارهایی علیه رژیم، به سمت دفتر نماینده شهر در مجلس شورای اسلامی حرکت کرده و تابلو این نمایندگی را به زیر کشیده و خساراتی به آن وارد کردند. آنان پس از ساعت ها راهپیمایی در خیابان های بهشهر، ضمن قرائت خواسته های خود اعلام کرده اند، تا زمانی که به خواسته های اساسی خود دست نیابند به اعتراض خود ادامه خواهند داد.

## به یاد "ری چل گری"



به این ترتیب خون این دختر مبارز آمریکایی در همبستگی بین المللی با خون فلسطینیان در آمیخته شد که قساوت ها و بیرحمی های مزدوران اسرائیلی را به طور مدام تجربه می کنند.

آری ، بدین گونه عمر کوتاه "ری چل" به پایان رسید. از آن روز یک ماه گذشته است اما تا به امروز مقامات ایالات متحده آمریکا با وجود آنکه "ری چل" آمریکایی بود و خانواده اش درخواست رسیدگی جدی به قتل او کرده اند ، کوچکترین تمایلی برای ارائه اعتراضی جدی به مقامات اسرائیلی از خود نشان نداده است. مقاماتی که سالیهاست قطعنامه های سازمان ملل متحد را زیر پا گذاشته و با اعمال عملیات تروریستی با مخالفان خود مبارزه می کند.

چند بولدوزر به منطقه خوانده شده بودند تا برای تخریب خانه های مورد نظر به کار گرفته شوند. در جریان تخریب دو خانه به وسیله بولدوزرها ، یکی از فعالین که با فشار بولدوزری به میان خارهای آهنی انداخته شده بود زخمی گردید ، با این حال مردمی که در آن جا جمع شده بودند به هر طریقی کوشش می کردند جلوی تخریب بقیه خانه ها را بگیرند ، در این زمان "ری چل" که لباسی با رنگی کاملا مشخص به تن کرده بود ، بار دیگر برای آنکه سد راه حرکت و فعالیت بولدوزر شود ، جلوی بولدوزر به روی زمین نشست. مزدوری که بولدوزر را می راند گویی که از تاخیری که در کارش به وجود آمده بود در رنج است ، برای اینکه "ری چل" را ناچار کند که از جلوی بولدوزر بلند شود ، در ابتدا با کاسه بزرگ وسیله نقلیه خود ، سنگ و شن بر روی او ریخت. اما "ری چل" از جای خود بلند نشد ، در این هنگام وی با بی رحمی فراوان با بولدوزر از روی "ری چل" رد شده و پیکر این دختر مبارز را بر زمین کوبید. مردم حاضر در صحنه بلافاصله به سوی "ری چل" شتافته و او را که صدمات بسیاری (از جمله در ناحیه سر) دیده بود به بیمارستان رساندند اما پس از گذشت مدت کوتاهی "ری چل" در بیمارستان جان سپرد.

روز ۱۶ مارس ۲۰۰۳ ، پیکر "ری چل گری" Rachel Corey ، دختر ۲۲ ساله آمریکایی در زیر بولدوزر اسرائیلی در شهر "رافا" Rafah در هم کوبیده شد و پس از گذشت چند ساعت زندگی کوتاه او پایان گرفت.

"ری چل" که ساکن واشنگتن بود ، یکی از جوانان آگاه و فعال آمریکایی بود که از مدتها پیش بانگ اعتراض خود را بر علیه بیدادگری ها در سطح جهانی آن برپا نموده بود. مدتی بود که او به همراه عده دیگری از فعالین صلح جو در سازمان "جنبش همبستگی بین المللی International Solidarity Movement" به ناحیه غزه در فلسطین آمده بود تا ضمن آنکه آگاهی هرچه بیشتری در مورد اوضاع فلسطین و شرایط زندگی مردم رنج دیده این ناحیه به دست می آورد ، با تمامی توان خود در خدمت خلق فلسطین قرار گیرد.

در روز ۱۶ مارس "ری چل" به همراه برخی دیگر از فعالین هم رزم خود و تعداد زیادی فعال فلسطینی به "رافا" آمده بود تا با استفاده از امکاناتی جلوی خراب کردن چند خانه توسط مقامات اسرائیلی برای "مجازات" خانواده یکی از فعالین فلسطینی را بگیرد.

امپریالیسم "علاقه مند" شده اند و آمریکا و کالاهای فرهنگی برای آنها "آزادی" و "خوش بختی" را تداعی می کند.

قسمت دیگری از مقاله تایمز آمریکا می گوید تا ثابت کند که جمهوری اسلامی یک حکومت "غیرمتعارف" است و جالب این است که برغم این تلاش، نویسنده در همانجا به واردات روزافزون کالاهای ساخت آمریکا و منجمله به سه برابر شدن واردات کواکولا در سال جاری به ایران اشاره می کند. در رابطه با این ادعا نیز باید گفت که رژیم جمهوری اسلامی در طول حیات اش مانند هر رژیم وابسته به امپریالیسم دیگری هر چه در توان و استعداد داشته، به کار گرفته تا حافظ و تامین کننده منافع امپریالیستها و سرمایه داران وابسته باشد. البته با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی. یعنی خصوصیات عینی چند دهه اخیر که شاخص اصلی آن، بحران ژرف شونده سرمایه داری جهانی است که حتی پیشرفته ترین سرمایه داریهای جهان نیز از آن مصون نبوده اند. در چهارچوب این بحران است که جمهوری اسلامی به خاطر وابستگی اش به امپریالیسم بار خانه خراب کن بحران های امپریالیستی را بر دوش کشیده و آن را مستقیماً بر گرده کارگران و خلقهای محروم ما سرشکن کرده است. جنگ هشت ساله ایران و عراق، یعنی جنگی که عمدتاً تامین کننده منافع امپریالیستها بود و امپریالیستها طراحان و کنترل کنندگان آن بودند، استقراض وام از دول و منابع امپریالیستی با شرایط مرگبار برای کارگران و توده های زحمتکش ایران در ازای حراج نفت - که نقش حیاتی در سرپا نگهداشتن اقتصاد کشورهای امپریالیستی دارد - عقد قراردادهای اقتصادی - تجاری ظالمانه با دول امپریالیستی و ... همگی نمونه های روشنی از وابستگی تمام عیار اقتصادی - سیاسی این رژیم به اصطلاح غیرمتعارف، به امپریالیستها بوده اند.

خوب، در عالم واقعیات و نه ذهنیات و با این خصوصیتی که برشمردیم چه تفاوت کیفی و ماهیتی بین آنچه که دیگر دولتهای بورژوازی وابسته در آسیا، امریکای لاتین و افریقا انجام داده و می دهند با جمهوری اسلامی وجود دارد که آنها "متعارف" و جمهوری اسلامی "غیرمتعارف" می باشد؟ نکند به راستی باورمان شده که اگر این حکومتی با اصطلاح متعارف از امپریالیستها و نهادهای امپریالیستی وام استقراض می کنند و با آنها قراردادهای اسارت بار می بندند، حکومت "غیرمتعارف" جمهوری اسلامی (آنگونه که سران آن تلاش می کنند به ما بقبولانند) از "دست غیبی" وام می گیرند و با "خدا" قرارداد های ننگین می بندند. (!؟)

عده ای می گویند که جمهوری اسلامی در عرصه های سیاسی و اجتماعی از قوانین قرون وسطایی و خرافات مذهبی برای رتق و فتق اموراتش استفاده می کند و به همین اعتبار "غیرمتعارف" است.

جمهوری اسلامی در کشوری که اولاً دستخوش یک جنبش توده ای ضدامپریالیستی بود و ثانیاً در بستر بحرانهای اقتصادی عمیق یابنده و رکود تولید در داخل - امری که مستقیماً از کاستی ها و بحرانهای رشد یابنده اقتصادی بقیه جهان سرمایه داری تأثیر می گرفت - بر سر کار آمد. مضافاً آنکه جمهوری اسلامی در شرایط واژگون شدن رژیمی سر کار آمد که به طور آشکار از منافع و مصالح امپریالیسم نخبهانی می کرد و به طور علنی خود را دوست و کارگزار امپریالیستها معرفی می کرد. در چهارچوب چنین شرایط بحرانی بود که جمهوری اسلامی از مذهب و خرافات بعنوان ابزاری در جهت تحمیق توده ها و تسهیل استثمار و غارت آنها به نفع امپریالیستها بهره می گرفت. اگر بپذیریم که شاخص اصلی مناسبات سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) در چند دهه اخیر بحرانهای اقتصادی پی در پی با فاصله های زمانی بسیار کوتاه بوده، این حقیقتی است که سرمایه داری وابسته ایران به مثابه جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی در جهان با بار ناشی از عواقب بحران های بسیار شدیدتری دست به گریبان بوده، مناسباتی که اکثریت عظیم توده ها را در برابر خود داشت و حال در دورانی که

## ستون آزاد

۱- چگونه "شیطان بزرگ" آمریکای کبیر می شود! (غلام)  
۲- جنگ کفتارها (ع باوی)

### چگونه "شیطان بزرگ" آمریکای کبیر می شود!

این عنوان مقاله ای است که در مجله تایمز آمریکا به تاریخ یازدهم نوامبر ۲۰۰۲ به قلم فردی به نام آزاده معاونی نوشته شده است. نوشته با عکسی از یک ساندویچ فروشی لوکس در تهران مزین گشته که از مدل ساندویچ فروشی های آمریکا (همبرگر فروشیها) تقلید شده است. بر روی تابلوی ساندویچ فروشی ستاره ای همانند و حتی هم رنگ ستاره تابلوی یکی از ساندویچ فروشی های زنجیره ای آمریکا به نام "کارل جونیر" نقش بسته است.

عکس، تصویر جوانانی را در داخل رستوران نشان می دهد که به نظر نمی آید به آن میلیونها جوانی که تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، هزاران تن از آنها هرساله به اردوی بیشماریکاران می پیوندند و در عالم مادی، از ابتدایی ترین حقوق انسانی خود، تحت نظام سرمایه داری وابسته بی بهره اند، ارتباطی داشته باشند.

مطالعه این مقاله نشان می دهد که نویسنده خواسته، هم از طریق قلم و هم به وسیله عکس به افکار عمومی آمریکا بگوید که گویا برای جوانان ایران - یعنی جوانانی که اکثریت آنها فرزندان کارگران و محرومین ایران می باشند و تنها چیزی که در زندگی فعلی سهم آنهاست، محرومیت های اقتصادی و سرکوب سیستماتیک ذاتی سرمایه داری وابسته می باشد - آمریکا مظهر "آزادی" و "دمکراسی" است. چه تلاش مذبحانه ای از جانب امپریالیسم و جیره خواران آن صورت می گیرد!

نوشته و عکس با قالب کردن فرزندان اقشار فرادست جامعه ایران به جای میلیونها فرزند کارگران و توده زحمتکش که در طول زندگی خود حتی رنگ همبرگر فروشی مورد استناد مقاله تایمز را هم ندیده اند، می گوید این تصویر را العا کند که اینهایی که در عکس حضور دارند، نماینده تمام "جوانان" ایرانی صرفنظر از تعلقات طبقاتی بوده و صد البته به آمریکا و فرهنگ امپریالیستی آن عشق می ورزند و چهره آنها در عکس گویای این علاقه می باشد.

نویسنده از طریق قلم و عکس (البته در چهارچوب سیاست شناخته شده ای که در سالهای اخیر چه از جانب جمهوری اسلامی و چه از جانب اپوزیسیون ضدانقلابی آن در خارج از حکومت جاری بوده، تلاش کرده تا در مقاله خود از مقوله و امر انقلاب چیزی "زشت" و "فاجعه" بار بسازد) میکوشد تا به خواننده بگوید که برخلاف نسل قبل از قیام ۵۷ و آن توده میلیونی که در آن شرکت کردند و با شعار "بعد از شاه نوبت امریکاست" خواهان نبرد با امپریالیسم بودند، نسل کنونی یعنی همان توده ها و فرزندان همان ها که به دلیل هرچه محکم تر شدن بندهای وابستگی ایران به سرمایه جهانی (امپریالیسم) با شرایطی به مراتب دهشتناک تر از سالهای قبل از قیام ۵۷ دست و پنجه نرم می کنند، اکنون از ته قلب به



فریبانه برای مستقل نشان دادن رژیم جمهوری اسلامی و یا "غیرمتعارف" نمایاندن آن در آمریکا در حالی انجام می شود که همین روز یازدهم نوامبر ۲۰۰۲، نیویورک تایمز و بی بی سی لندن از "محاکمه" سران سه شرکت آمریکایی توسط دادگاه فدرال این کشور به جرم فروش قطعات هواپیما به جمهوری اسلامی به اصطلاح غیرمتعارف آن هم تحت حاکمیت "ولایت فقیه" گزارش دادند.

جالب آن است که همین گزارش ها می گویند یکی از افرادی که در دادگاه فدرال آمریکا دارد "محاکمه" می شود برای بار دوم است که به چنین جرمی یعنی معامله تسلیحاتی با جمهوری اسلامی در مقابل دادگاه قرار می گیرد. این گزارش ها می گویند که دفعه اول گویا این آدم "معصوم" که توانسته "دور" از چشم دولت "منزه" از دروغگویی و حيله گری آمریکا و بدون تأیید حداقل جریان قدرتمندی در این دولت نظیر پنتاگون و یا وزارت خارجه با جمهوری اسلامی وارد معامله شود، فقط محکوم به چند ماه "حبس" خانگی شده. به این ترتیب معلوم می شود که دولت آمریکا چقدر در باب "تحریم" جمهوری اسلامی "جدی" است که صاحب یک شرکت آمریکایی را به جرم معامله با این رژیم دیکتاتوری صرفاً چند ماه در خانه اش "حبس" میکند، که فرد محکوم هم احتمالاً در خلال آن مدت از طرق دیگری که امروز بسیار فراوانند مشغول تداوم همانگونه معاملات بوده است. خوب حالا اگر این عمل و اعمال دیگر جمهوری اسلامی مثل سه برابر کردن واردات کواکولا در حوزه اقتصادی را به طور جدی بررسی کنیم می بینیم که جمهوری اسلامی آنجا که پای منافع انحصارات و دول امپریالیستی و به ویژه آمریکا در میان است بسیار هم "متعارف" عمل کرده است. از آنجائی که معاملات اقتصادی برای حیات طفیلی گری امپریالیسم با اهمیت هستند، رژیم جمهوری اسلامی نیز که وابسته به امپریالیسم و خدمت گزار آن میباشد نیز فعالانه با کمپانی های "شیطان بزرگ" - صدا البته تا آنجا که ممکن است "دور" از چشم من و تو - به این معاملات پرداخته و می پردازد. در چنین شرایطی است که برای این رژیم، این مساله که توده های تحت ستم ایران - که از طریق اینگونه اعمال "غیرمتعارف" دسترنج شان به یغما رفته و می رود و با خانه خرابی و بیکاری و گرانی روزافزون روزگار می گذرانند - را فریب دهد در دستور کار قرار گرفته و "غیرمتعارف" جلوه کردن در روبنا برایش امری حیاتی می گردد.

در حقیقت حتی اگر برای لحظه ای از عملکرد دو طرف یعنی امپریالیسم آمریکا و رژیم سرسپرده جمهوری اسلامی در طول بیست و چندسال که دال بر روابط ارباب و نوکری بین آنها بوده بگذریم و تنها به تلاشهای آنها در همین چند سال اخیر جهت "از بین بردن دیوار بی اعتمادی" (این عبارتی است که از طرف همه در آمریکا و سران جمهوری اسلامی مکرراً استفاده می شود) به منظور راهیابی برای برقراری رابطه علنی پردازیم و به "کرشمه ها" و "لطف هایی" که نسبت به همدیگر ابراز می دارند توجه کنیم می بینیم که به اصطلاح تحریم ها از روی بعضی از کالاهای ایران برداشته می شود تا "نیت پاک آمریکا" بیان گردد، ساز "گفتگوی تمدنهای" کوک می شود، مسابقات ورزشی بین دو کشور "جلب نظر" می کند، سفرهای هیاتهای "تحقیقاتی غیردولتی" آمریکایی که در بین آنها البته سیاستمداران شناخته شده آمریکایی بوده اند، فزونی می گیرد. بعضی از مقامات جمهوری اسلامی با بعضی از نمایندگان سنای آمریکا ملاقات میکنند و بالاخره هم نمونه "جنجال" آمیز اخیر یعنی نظرسنجی از "مردم" ایران علم می شود و اینکه گویا نتیجه این نظرسنجی - که ظاهراً در ارتباط با موسسه نظرسنجی آمریکایی "گالوپ" صورت گرفته - موید این است که ۶۵٪ "مردم" ایران خواهان برقراری رابطه ایران و آمریکا و "بهره" گرفتن از "نعمت" آن رابطه شده اند. (۱)

این رویدادها همه در شرایطی اتفاق می افتند که ما در ایران تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی با یک شرایط بحرانی روبرو هستیم. شرایط بحرانی که انعکاس آن هر از چندگاه و

جمهوری اسلامی سکان این مناسبات را به دست گرفته به دلیل هرچه عمیق تر شدن بحران این رژیم با توجه به ماهیت ضد خلقی اش در مقایسه با رژیم ضد خلقی شاه در پاسخ گویی به ابتدایی ترین نیازهای کارگران و زحمتکشان بسیار ناتوان تر بوده است.

بنابراین در کشوری با مناسبات سرمایه داری وابسته و بحران مرگبار و رکود تولید، آنچه جمهوری اسلامی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و غیره بر سر دانشگاهها، زنان و جوانان آورده با استناد به چنین اوضاع بحرانی قابل تبیین بوده و طبیعی است. به طور خلاصه رژیمی با خصوصیتی که قبل از این برشمرده شد، مناسبات بحران زده سرمایه داری وابسته را تحویل می دهند، این رژیم با شکل مذهبی، چنین مناسباتی را تحویل گرفته و به طور روزافزون شمار بیشتری از توده های خلق را در تضاد و مخالفت با خود دیده و در نتیجه جهت انجام وظایف خویش یعنی نگرهبانی از مناسبات سرمایه داری وابسته در چهارچوب بحران سرمایه داری جهانی، به هر جنایتی دست زده است. بدیهی است که تمام اعمال قرون وسطایی چنین حکومتی در روبنا، اعمال لازم و ضروری برای پاسداری از این مناسبات و تأمین منافع امپریالیسم و بورژوازی وابسته در ایران بوده است.

حال اگر به مقاله تایمز آمریکا برگردیم می بینیم که تمام تلاش این روزنامه در باصطلاح غیرمتعارف نشان دادن جمهوری اسلامی در واقع برای پوشاندن ماهیت وابسته به امپریالیسم این رژیم است. در عین حال نشان دادن جوانانی که گویا در جمهوری اسلامی، در یک دست کواکولا و در دست دیگر همبرگرهای آمریکایی دارند، از "انقلاب" بیزار و عاشق و شفته "تمدن آمریکا" هستند، در جهت سیاست شناخته شده ای است که از طرف امپریالیسم آمریکا و رژیم وابسته جمهوری اسلامی در چند سال اخیر به منظور راه یابی برای برقراری رابطه علنی بین دو طرف به تدریج به پیش می رود. زمینه سازی در افکار عمومی توسط امپریالیستها و رژیم مزدور جمهوری اسلامی برای برقراری رابطه علنی در چهارچوب پروژه ای است که از دوران رفسنجانی (اکبر شاه) آغاز شده و به ویژه از دوم خرداد به این سو توسط وسایل ارتباط جمعی در هر دو کشور تشدید شده است.

مبلغین این سیاست چه امپریالیستها و چه بخشهایی از خود جمهوری اسلامی - که آشکارا از علنی کردن رابطه ایران و آمریکا سخن می گویند - و چه اپوزیسیون ضدانقلابی رژیم در خارج از حکومت، جمهوری اسلامی را به دو دوره تقسیم می کنند: جمهوری اسلامی اول که بزعم اینها سیاستهای "ضدامریکایی" خمینی و "رادیکالها" بر آن غالب بود و جمهوری اسلامی دوم که در آن بخشی از حکومت سیاستهای "اصلاح طلبانه" در پیش گرفته و از سیاستهای "انقلابی" و "تمامیت خواهی" گذشته دوری می جوید و می کوشد که روابط خود با "جامعه بین المللی" را ترمیم کرده و به عنوان یک رژیم به اصطلاح مستقل با آمریکا رابطه برقرار کند. مطابق این تبلیغات، جمهوری اسلامی اکنون از دو بخش با ماهیت کاملاً متفاوت تشکیل می شود. یک بخش "جناح" رهبر می باشد که "تمامیت خواه" و "محافظه کار" و ضد رای و خواست مردم ایران است و در مقابل پروسه "اصلاحات" مقاومت می کند و بخش دیگر که وجودش در قدرت، حاصل "رای" مردم بوده و خواهان اصلاحات و دمکراسی برای توده هاست. (اینها همه حرفهای سران دولت آمریکا منجمله جورج بوش و مشاوران او و سخنگویانش نیز می باشد. جورج بوش در پیامش به "مردم" ایران جمهوری اسلامی را با عباراتی که در پیش شرحش رفت مورد خطاب قرار داد.)

مطابق این تئوریهای عوامفریبانه، تلاش بخش باصطلاح دمکرات حکومت این است که جمهوری اسلامی را "تعدیل" و "مردم سالار" گردانند و حال که چنین شده پس غرب و به طور مشخص آمریکا باید این دار و دسته را تقویت کرده و در کل به عنوان یک رژیم "مستقل" با آن رابطه دیپلماتیک برقرار نماید. بد نیست بگوییم که این تلاشهای عوام

و سلطه امپریالیستی کانالیزه کند، رنج می برد. و لذا دارای افقی محدود و پتانسیل زیاد فریب خوردن است.

در پایان باید بگوییم که برخلاف تبلیغاتی مانند آنچه در تایمز امریکا شاهد آن هستیم، برای جمهوری اسلامی، "امریکای کبیر" هیچگاه "شیطان بزرگ" نبوده است. در واقع امپریالیسم امریکا برای جمهوری اسلامی از همان آغاز حیاتش فرشته رحمت بوده است و موضوع اصلی این جاست که فریبکاری هایی مانند "شیطان بزرگ" خواندن امریکا دیگر نمی تواند ماهیت رابطه ارباب و نوکری بین امریکا و جمهوری اسلامی را از انظار عمومی پنهان کند.

### غلام - آمریکا

زیرنویسها:

۱. قلب آشکار واقعیات حیات کارگران و زحمتکشان ایران و دغلكاری افرادی که این به اصطلاح نظرسنجی از طرف آنها صورت گرفته، زمانی بیشتر برملا می گردد که بدانیم این نظر سنجی را همان افراد و دستجاتی انجام داده اند که زمانی در خدمتگزاری به امپریالیسم و برای "سوار شدن" رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی بر امواج مبارزه ضدامپریالیستی توده های تحت ستم ایران مضحکه گروگانگیری را به راه انداختند. همین ها امروز خود در باره آنگونه "انقلابی" نمایی ها می گویند: آن اعمال ضرورت آن زمان بودند. همان مزدوران امروز با رنگ عوض کردن، پیشروان و تحلیل گران ماهر جا انداختن ضرورت رابطه علنی با امریکا شده اند.
۲. مانیفست جمهوری خواه اکبر گنجی و "جنجال" هاشم آغاچاری و ژست هایی که از طرف جریانات درون و نزدیک به رژیم در باب "جدایی دین از دولت" گرفته می شود را نباید صرفا در چهارچوب سیاست حفظ جمهوری اسلامی دید. بلکه از این کار بوی مکاری های پیشگیرانه امپریالیسم و بورژوازی وابسته در شرایط احتمالی برآیند جنبش سراسری توده ها می آید.

به خصوص در سالهای اخیر خود را در انفجار جنبش های توده ای، اعتصاب های کارگری و شورش های مردم محروم با خواست آشکار سرنگونی جمهوری اسلامی بروز می دهد. در چنین شرایطی است که ما می بینیم در سالهای اخیر مدافعان برقراری رابطه علنی بین امریکا و جمهوری اسلامی دیگر بار به تکاپو افتاده اند و این بار عنصر "مهر وعلاقه" ایرانی ها را هم به توجیهی برای پیش برد سیاستهای محیلانه خود تبدیل کرده و فریبکارانه از طریق مقالاتی نظیر مقاله اخیر تایمز می کوشند وانمود کنند که امپریالیسم جنایتکار امریکا "نگران" وضعیت مردم ایران می باشد و گویا برای "رای" و نظر آنها "احترام" قائل است.

واقعیت این است که امپریالیسم امریکا از پتانسیل مبارزاتی عظیم جنبش توده ها بر علیه رژیم جمهوری اسلامی به خوبی آگاه است. امپریالیستها می دانند که با توجه به اوضاع داخل ایران، یعنی بحران عظیم اقتصادی و ناتوانی حکومت در پاسخگویی به ابتدایی ترین نیازهای کارگران و زحمتکشان، هرآینه امکان دارد که حالت انفجاری خشم توده ها به یک جنبش خودبخودی عظیم و همه گیر بر علیه نظام امپریالیستی و با خواست سرنگونی جمهوری اسلامی تبدیل شود. به ویژه آنکه توده های معترض در شورش های جرقه وار، در اعتصابات کارگری و ... پتانسیل بالایی را در توسل به قهر انقلابی از خود نشان داده اند.

در نتیجه به نظر می رسد که امپریالیسم امریکا و بورژوازی وابسته به آن در ایران با پیش برد و تشدید تبلیغات برای "برقراری" رابطه علنی با جمهوری اسلامی آنها با استناد به "علاقه و مهر" مردم ایران به امریکا قصد دارند با یک تیر دو نشان بزنند. اول آنکه با تبلیغ امکان برقراری "رابطه" (بخوان علنی کردن روابط دیرینه پنهانی) با جمهوری اسلامی و با به اصطلاح امتیازات ناشی از آن، بقای کلیت این رژیم وابسته و ضدخلقی را هرچه بیشتر استمرار بخشند. ثانيا تبلیغ برای "برقراری" رابطه با ایران آنها با استناد به "علاقه" مردم، سیاستی است که دست امریکا را در دراز مدت و حتی در شرایط از میان رفتن جمهوری اسلامی و روی کار آمدن یک رژیم وابسته دیگر، برای یارگیری های جدید از میان مزدوران رنگارنگ امپریالیسم باز می گذارد. (۲) به ویژه آنکه جنبش جاری توده ها در ایران نقایص بزرگی دارد. از جمله این جنبش از فقدان یک رهبری انقلابی که بتواند به طور عملی بر روی جنبش خودبخودی توده ها اثر گذاشته و آن را در جهت نابودی مناسبات سرمایه داری وابسته

## جنگ گفتارها

پنتاگون قصد داشت که در ۸ ساعت اول جنگ، ۶۰۰ تا ۸۰۰ موشک بر سر عراق بریزد. یعنی ۱۰ بار بیشتر از تعداد بمبیهایی که در جنگ اول خلیج، در طول ۳۹ روز بر سر عراق ریخت. بمبارانی که طبق گزارش سازمان ملل، "تمام ملزومات و احتیاجات یک زندگی مدرن" را تخریب کرد. این بخشی از جنگ گسترده بر سر تقسیم مجدد کشورهای مستعمره در آفریقا، آسیا و بالاحص خاور میانه، بین "گفتارهای متمدن" است که لنین آنها را کشورهای امپریالیستی می نامید. به این دلیل است که دولت آمریکا خواستار تغییر دولت عراق است. آمریکا خواستار برقرار کردن رژیمی است که بتواند سالهای متمادی مردم عراق را توسط آن غارت و سرکوب کند.

مخالفت فرانسه و آلمان بر علیه جنگ، هیچ ربطی به "صلح دوستی" آنان ندارد. فرانسه در مقابل نقشه آمریکا در عراق، خواستار ادامه حکومت صدام و نه رژیمی است که از طرف آمریکا بکار گمارده شود. در طی ۱۰ سال گذشته امپریالیستهای فرانسوی ۹۰۰ قرارداد هنگفت با عراق در رابطه با استخراج نفت و قطعات یدکی و وسایل جنگی بسته اند. واشنگتن حتی یک قرارداد هم ندارد! برای همین است که امریکا قصد دارد با اتکاء به نیروی نظامی، این موقعیت را از فرانسه بگیرد.

طبقه حاکمه در امریکا با تمام نیرو از جنگ پشتیبانی می کند. اگر امریکا موفق شود که عراق را تصرف کند، واشنگتن می تواند بر همه منطقه خلیج حکمرانی کرده و یک چنین وضعیتی به معنی تغییر رادیکال وضعیت

برای اشغال عراق، آمریکا و متحدینش ۳۰۰ هزار سرباز و همه تجهیزاتی که لازمه حمله به این کشور است را تهیه دیده بودند. آنها از قبل اعلام کرده بودند که هدف، به دست گرفتن کشور، تغییر رژیم صدام و انتصاب توماس فرانکز بعنوان رهبر، از طرف نیروهای اشغالگر است.

این فقط یک جنگ بر سر نفت نیست. بلکه بر سر آن است که کدامیک از امپریالیستها از میان رقبای خود، کنترل کامل منابع و ثروت های عراق را در انحصار خود در آورد. و همچنین وضعیت استراتژیکی خود را در خاور میانه تحکیم سازد.



## تهاجم جمهوری اسلامی به مجاهدین محکوم است!

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی که با تهاجم امپریالیستی امریکا و انگلیس به عراق و سرنگونی رژیم صدام، شرایط را برای ضربه زدن به سازمان های اپوزیسیون ایرانی مستقر در این کشور فراهم می بیند، بنا به اطلاعاتی سازمان مجاهدین خلق ایران، در تاریخ ۲۳ فروردین، مقرهای این سازمان واقع در عراق را مورد حملات تهاجمی خود قرار داد. در اثر این حملات که به طور وحشیانه بر علیه مواضع مجاهدین در سه شهر خالص، جلورا و مقدادیه صورت گرفت، ۱۸ تن از نیروهای مجاهدین کشته و ۴۳ نفر مجروح شدند. این جنایت مسلماً داغ ننگ دیگری بر پیشانی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است. ما علیرغم همه مواضع غیردموکراتیک سازمان مجاهدین خلق در قبال نیروهای چپ و مترقی و علیرغم ایرادات اساسی که به عملکردها و سیاست های آنان داریم، اقدام جنایت کارانه رژیم جمهوری اسلامی بر علیه مجاهدین و همچنین هرگونه سوء استفاده رژیم از آشفتگی بازار کنونی در عراق و حمله به سازمان های اپوزیسیون مستقر در این کشور را شدیداً محکوم می نمایم. و همگان را به اعتراض بر علیه اقدامات ضدخلقی جمهوری اسلامی در عراق بر ضد اپوزیسیون، فرا می خوانیم.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!  
زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریک های فدائی خلق ایران  
۲۴ فروردین ۱۳۸۲ - ۱۳ آوریل ۲۰۰۳

## پیام فدائی و خوانندگان

### آلمان

ر-ع

با درود های انقلابی

نامه تان را دریا فت کردیم. گزارشی که در مورد تظاهرات ۱۵ فوریه فرستاده اید متأسفانه به دست ما نرسیده است. ضمن سپاس، امیدواریم که باز هم ما را در جریان رویدادهای محل زندگی خود قرار دهید. در ضمن، از این که ما را در جریان اشتباهی که در پست نشریه روی داده قرار دادید سپاسگذاریم. با توجه به اینکه مطرح کرده بودید که نشریات فرستاده شده مورد استفاده دیگر دوستان قرار می گیرد ما همچنان به ارسال آن تعداد ادامه می دهیم. پیروز باشید.

### آمریکا

ر-ک

با درودهای انقلابی

نامه تان رسید. از تلاشتان جهت تداوم پربارتر نشریه سپاسگذاریم. موفق و پیروز باشید.



اقتصادی و نظامی به نفع دولت امریکا در رابطه با دیگر امپریالیستها می باشد. در همین رابطه است که تضاد بین محور امریکا و انگلیس از یک طرف، با فرانسه و آلمان از طرف دیگر، اوج گرفته است. تضادی که خود را آشکارا هم در جریان ماموریت بازرسان سازمان ملل و هم در جریان تجاوز نظامی به رهبری امریکا به عراق نشان داد. این جنگ اولین حلقه یکسری از جنگهای امپریالیستی است، زیرا سرمایه داری در گردابی از بحرانها در سراسر جهان گرفتار شده است.

در مورد نقش سازمان ملل و "مخالفت" برخی از کشورهای عضو با حمله نظامی به عراق، باید گفت که سازمان ملل به رغم آنکه به عنوان یک سازمان به اصطلاح برقرار کننده صلح نمودار شده است، ولی در واقعیت، این سازمان یک ماشین جنگی است. این همان سازمانی است که در سال ۱۹۹۰ با وحشیگری تمام، جواز حمله نظامی و سپس تمام جنایات امپریالیستها علیه مردم عراق را صادر کرد. جنگ ناعادلانه بر علیه مردم عراق، تحریم اقتصادی، تجاوزات نظامی و بمباران مداوم و همه جنایات جنگی در آن سالها تماماً توسط شورای امنیت سازمان ملل تأیید شده است. واقعیت این است که بعد از جنگ جهانی دوم که قوای متفقین سازمان ملل را ایجاد کردند از این سازمان به نام صلح، برای حمله و تهاجمات نظامی و جنگ بر علیه کره، کنگو، هائیتی، یوگسلاوی، عراق و غیره استفاده شده است.

در جریان بحران کنونی و اشغال عراق توسط امپریالیستها، کمونیستهای واقعی، زمینه های مقاومتی را می بینند که در حال گسترش است. مقاومتی که با بحران هرچه بیشتر سرمایه داری، همزمان رشد می کند. در جریان این مقاومت است که آگاهی سیاسی که شرط لازمی برای تشکیل خلقهای تحت ستم و برآمد یک جنبش انقلابی و ضدامپریالیستی است، رشد می کند. در چنین شرایطی کمونیستها باید بکوشند تا از فضاهای حاصله از شرایط بحرانی، در جهت برافروختن آتش انقلاب سود جویند.

ع. باوی





## اختلاس گلان مالی در شرکتهای هواپیمایی آمریکا؟

در ادامه بحران عظیم اقتصادی موجود در آمریکا، اخیراً یکی دیگر از شرکتهای غول پیکر هواپیمایی در این کشور؛ یعنی "آمِه ریکن ائرلاینز" (American Airlines) که از چندی پیش شدیداً با مشکلات مالی روبرو گردیده، در آستانه ورشکستگی بسر می برد. رؤسای این شرکت اعلام کرده بودند که چنانچه اتحادیه کارکنان و خدمه این شرکت با حذف یکسری از مشاغل موجود و کاهش چند میلیارد دلاری دستمزدهای کنونی موافقت نمایند، سریعاً اعلام ورشکستگی نموده و شرکت را تعطیل خواهند نمود. در مواجهه با این وضعیت، اتحادیه کارکنان و خدمه این شرکت نیز، از قرار برای جلوگیری از تعطیل شدن آن، با خواستههای رؤسای شرکت مزبور و از جمله حذف ۲۷۰۰ شغل در ماه آوریل سال جاری و کاهش سالانه دستمزدها به میزان ۱ میلیارد و هشتصد میلیون دلار، موافقت نمودند، با این امید که از این طریق، از ورشکستگی و تعطیل کامل این شرکت و بیکار شدن هزاران تن از پرسنل آن، ممانعت به عمل آورند. اما همین چند روز قبل برملا شد که رئیس و رؤسای این شرکت پیشاپیش از خان یغمای حاصل از حذف مشاغل و کاهش دستمزدهای کارکنان این شرکت، تحت عناوین مختلف میلیون ها دلار به خود ترفیع و پاداش داده اند بدون آنکه اتحادیه های کارکنان و خدمه شرکت را از این امور مطلع سازند. چنین گفته می شود که تنها یکی از مدیرعاملان این شرکت، به تنهایی مبلغ ۹۵۰ هزار دلار به عنوان دستمزد سالانه، ۳ میلیون دلار به عنوان پاداش و ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار به عنوان مقرری بازنشستگی و هزینه اعطایی، به خود اختصاص داده است؛ با افشاء شدن این مطالب، مسئولین اتحادیه نیز توافقات به عمل آمده و رای گیری های انجام شده قبلی میان اعضاء خود را باطل اعلام کرده اند.

## بدهی خارجی دولت عراق

\* به گزارش خبرگزاریها بدهی های خارجی رژیم صدام سر به ۳۸۳ میلیارد دلار می زند.

## دامن زدن به احساسات ضدفرانسوی در آمریکا

\* در جریان بالا گرفتن اختلافات آمریکا و فرانسه بر سر حمله به عراق، رستوران کنگره آمریکا نام سیب زمینی سرخ کرده فرانسوی را به سبب زمینی سرخ کرده آزادی تغییر داد. در همین چارچوب یکسری از رستوران های آمریکائی در یک اقدام نمادین بر ضد فرانسه بطری های شراب فرانسوی را در جلوی رستورانهای خود خالی کردند.

## اظهارات مقامات نظامی آمریکا در رابطه با حمله به مجاهدین

\* به گزارش بی بی سی، ژنرال وینست بروکس در مرکز فرماندهی نیروهای آمریکائی در قطر، حمله آمریکا به مقرهای مجاهدین در عراق را تأیید نمود و گفت: "ما اطلاع داریم که مجاهدین خلق در عراق حضور دارند و در واقع مدتی است که آنها هدف حملات ما هستند". در همین رابطه رئیس ستاد مشترک آمریکا اعلام کرد: "نیروهای آمریکائی هنوز به دنبال اعضای این گروه" هستند و گفت: "اینکه این عملیات چه تأثیری بر روابط ایران و آمریکا خواهد گذاشت باید صبر کرد و فرصت داد تا قدری زمان بگذرد".

### شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
0044 - 208 - 8805621

### "پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:  
<http://www.fadaee.org/>

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London  
WC1N 3XX  
England

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank  
Branch Sort Code: 60-24-23  
Account Name: M.B  
Account No: 98985434

آدرس بانک:

### آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

PO Box 8082

4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر